بدیهیات است که در عالم غیرت و حمیت اسلامیت
برذمت همت قاطبهٔ مسلمین فرض است که
نوباوگان خودرا ازآغاز تعلیم وتعلم قرائت تاریخ
حیات نبی اکرم مشغول دارند و در مداومت
ومحاورت و مداومت آن اهتمام کنند تابکمال خوبی
و نکوئی بطور مسلسل و مرتب اورا خاطر نشان
وملکه نمایند: خدا داند که این فقره برای
این نونهالهای بوستان اسلامیت قوه غریزیهٔ دین
داری را برانگیزاند سعادت و توفیق را بیفزاید تهییج
باطنی وغیرت جبلی و حب فطری ایشان را برافروزد
تا که این نونهالها بارور شوند وازوجود خود کامیاب
گردند وبس مایهٔ افسوس وحسرت وعار بر مبتدی
ونعمت است که طفل مسلمان مانند افسانهٔ رعنا
وزیبا و معاشقهٔ خسرو وشیرین را ازبر کند ولی از
حالات نبی خود یکسره بی بهره وبی خبر باشد

الحق نخبهٔ سپهری که کتابیست مختصر و مفید سهل

وساده برای تعلیم و تعلم اس اساس تاریخ حیات نبی

اکرم بسیار مناسب و مفید است بلکه کلیة برای اطلاع

بر فهرست خاتم انبیا برای همه کس کافی است

عبارات نغز و محتویات پر مغز وی عالم و عامی را سود

منداست ولی این نسخهٔ شریفه که در اسلامبول بطبع

رسیده بود گذشته از قلت نسخ و گرانی قیمت محتاج

به تصحیح و تنقیح بود لهذا در مجمع تصحیح

کتب اورا تهذیب و ترتیب نموده باذن

وزارت جلیلهٔ انطباعات بطبع و نشر

آن پرداخت انشا الله تعالی

مطبوع طباع عموم مسلمین

لاسیما رؤسای مدارس

خواهد افتاد

بمنه وجوده

و کرمهٔ

نخبهٔ سپهری

اثر خامهٔ عبدالرحیم بن ابوطالب تبریزی

طبع ...



قیمت دو ...

باذن ...

وزارت جلیله ...

در مطبعهٔ خورشید بطبع رسید

طهران

جمادی الاولی ۱۳۲۲

[نخبهٔ سپهری]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعقیدهٔ مورخین اسلام نوح علیه السلام هزار و ششصد و
چهل و دو سال بعد از هبوط آدم علیه السلام متولد
شده جنابش پسر لمک بن متوشلخ بن ادریس بن یارد
بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم است .

چون ششصد سال از زندگانیش درگذشت
درسال ۲۲۴۲ ه جنابش از جانب خداوند الهام شد
که روی زمین را آب خواهد گرفت وطوفان عظیمی
خواهد شد آنحضرت در زمین حبشه کشتی بنا نمود
و چندین سال در اتمام او زحمت کشید . مردم
براوی خندیدند و عمل او را لغوی دانستند

بعد از تمام شدن کشتی سرپوشیده سه طبقه که بروایت توریة صدو پنجاه ذرع طول وشصت ذرع عرض وسی ذرع عمق داشت مردم را دعوت نمود که باجنابش بروی سوار شوند ولی غیراز سه پسر او ـ حام ـ سام یافث [۱] وهشتاد و شش نفر دیگر کسی اجابت ننمود .

بعد از تجهیز و سواری کشتی که با حضرت نوح علیه السلام هشتاد نفر بودند چهل روز از آسمان باران بارید واززمین ها آب جوشید وهمه خشکی دنیا دریا گشت نوح علیه السلام سیزده ماه و بیست و هفت روز درروی آب سیر میکرد تااینکه طوفان تمام شد وکشتی او کوه جودی که در مشرق شط العرب [۲] وزمین موصل واقع است نشست پس ازکشتی بیرون آمدند ودرهمانجا قریه بناهادند وچون هشتاد نفر سکنه آن قریه بود وراسوق الثمانین نام دادند بعد ازاندکی زآن هشتاد نفر



بجز نوح وسه پسر اوکسی نماند همه تلف شدند
ازانجامعلوم است که سلسلهٔ هرطائفهٔ دنیا وا اگر رشته نمائی

(۱) پسر چهارم نوح کنعان بود از اطاعت بسواری
کشتی متمرد شده غرق گشت حضرت نوح خواست در
حق او دعا بکند از خداوند خطاب (انه لیس من اهلك)
شنید . پسر نوح بابدان بنشست . خاندان نبوتش گم شد .
سك اصحاب کهف روزی چند . پی نیکان گرفت مردم شد
(۲) یکی از رودخانهای معروف آسیا است که از دو
رودخانهٔ دجله و فرات که در نزدیکی بصره بهم وصل
شوند تشکیل یافته و مسمای بشط العرب شده
در خلیج فارس میریزد .

باولاد نوح می رسد لهذا دانستن این قدر از احوال
نوح که حضرتش آدم ثانی و سرسلسلهٔ سکنهٔ این
ایام است کافی است . بواسطهٔ طوفان همه بنا های
عالم خراب شد مگر هرمان (۱) مصر که ساختهٔ
ادریس علیه السلام و بنای خانهٔ کعبه که

ساختهٔ آدم علیه السلام بود از این رو کعبه را
بیت العتیق نام داده اند وزندگانی نوح علیه السلام در
قوم خود نهصد و پنجاه سال بود و در سال ۲۵۹۲ وفات
نمود و بعد از نوح که مصدر همهٔ مخلوقات حالیهٔ
دنیا است دانستن احوال ابراهیم خلیل علیه السلام
برای مقدمهٔ مطالبی که در این رساله منظور ما است
بی فایده نباشد .

ابراهیم علیه السلام ابن تارخ بن ناحور بن
ساروخ بن راغو بن فالغ بن عابر بن ارفخشد بن
سام بن نوح علیه السلام . سه هزار و سیصد و
بیست سال بعد از هبوط در نزدیکی شهر بابل (۲)
در قریهٔ کلدیم متولد شده مادرش

(۱) همان عمارت مثلثی است در نزدیکی قاهره
از این جور عمارت یکصد قطعه در خاک مصر موجود
است ولی از همه بزرگتر ساختهٔ ادریس (پیرامید)
است (۲) بابل از شهرهای قدیم معروف دنیا است

میان کوفه و بغداد واکنون خرابه های آن شهررا میکاوند آثار تاریخی واشیاء قدیم مبجورند سلاطین آنجا خودشان رانمرود لقب میدادند مانند فراعنهٔ مصر وقیاصرهٔ روم وغیره وغیره ... و حالا هم سلاطین عالم القاب مختلفه دارند بخصوص در اروپا که اکثر سلاطین خودشا را ایمپراطور لقب میدهند

پانزده‌سال اورا درمیان غاری نگهداشت . در پانزده سالکی وقت شب جنابش را از زاویهٔ غار بیرون آورد چون چشم آنحضرت بستارهٔ زهره‌افتاداورا روشن تر از سائرین بنظر آورد گفت این‌است خدا و پرورش دهنده بعداز اندکی ماه برآمد گفت قابل خدائی ایست‌وچون روز شد و آفتاب برآمد گفت اینست پروردکار‌وازهمه‌بزرکتر . چون روز تمام شد وآفتاب غروب کرد گفت غروب کننده را دوست ندارم وقابل خدائی نباشد من بخدائی متوجه توم که خالق زمین وآسمان است .

آزر عم ابراهیم علیه السلام بتگر بود صور اصنام را می ساخت وبابراهیم میداد که برده در بازار بفروشد

ابراهیم بپای بتها ریسمان می بست واز روی زمین میکشید و صدا می کرد ای مردم بخرید این خداهای ساختهٔ ماراکه از آنها نه نفع آید نه ضرر مردم بابل ازحرکت او به آزر شکایت آوردند ازر ابراهیم را برنجانید ومنع نمود .

ابراهیم علیه السلام بعد از چندی پرده ازروی کار برداشت مردم را به پرستش خدای واحد غیر مرئی دعوت نمودن گرفت. دراین وقت (نی نیاس) نمرود بابل بود خود را مستوجب سجده وخدای روی زمین می پنداشت . ابراهیم را احضار نمود آن حضرت بی اینکه تعظیمی کند درآمد نمرود گفت چرا بمن سجده نکردی ابراهیم گفت من بخدائی سجده میکنم که بمیراند وزنده می کند نمرود گفت من نیز توانم آنرا کرد دو نفر محبوس آوردند

یکی را کشت ویکی را آزاد ساخت ابراهیم گفت
خدای من آفتاب از مشرق برآرد اگر تو از
مغرب در آوری خدا باشی نمرود عاجز شد
و جنابش را زحمت نداد . اتفاقا روزی که عید
نوروز بابلیان بود اهالی برسم عید در بیرون شهر
بودند ابراهیم علیه السلام فرصت یافته به بتخانهٔ
بزرگ شهر درآمد بت های کوچک را خود بشکست
و تبر را در پیش بت بزرگ نهاده بدر رفت چون
مردم برگشتند دیدند بت های کوچک همه شکسته
وبت بزرگ باتبر نشسته احوال گرفتند کسی روی
کار را ندانست ابراهیم که در میان جمع حاضر بود
گفت از بت بزرگ بپرسید خودش جواب میدهد
گفتند خدای کبیر سخن گفتن نداند ابراهیم
گفت وای برشما پس واداره عالم را باین بزرگی
چون تواند ؛ فرمایش آن حضرت بمردم مؤثر
افتاد دانستند که کار اوست به نمرود خبر

دادند نمرود حکم نمود آتش بزرگی برافروختند وآن حضرت را میانش اندا ختند تا بسوزد آتش آن حضرت را نسوخت و ازقدرت خدا گلستان گردید وحقانیت ونبوت اوبرافزود: نمرود چون آن معجزه را دید و دعوت آن حضرت را مخرب ومنافی ریاست خود مشاهده نمود حکم کرد که جنابش از مملکت او هجرت نماید ابراهیم علیه السلام دختر عم خود ساره را باپدرش تارخ و برادر زاده اش لوط برداشته بحاران (۱) آمد فرعون مصر مقدم اورا عزیز شمردوبعدازچندی ساره را بحباله نکاح در آورده بارض جرون (۲) آمدهساکن شد ابراهیم (۳) مدتی اولاد نداشت ساره کنیز خود هاجر رابوی بخشید که بااو هم بستر شود شاید اولادی برآورد از هاجر اسماعیل علیه السلام نزاد چون هاجر مادر پسر گشت بساره ازتمکین خود بکاست ساره

بخشم آمد ازابراهیم خواهش نمود که هاجررا
باپسرش ببرد درصحرای بی‌آب و علف سر بدهد .
ابراهیم هاجر واسماعیل‌را بزمین مکه آورد وآذوقهٔ
سه روز را نزد آنها گذاشت‌وبرگشت اسماعیل
پای خودرا درآن صحرا بزمین می‌سود ناگاه‌چشمهٔ
زمزم پیدا شد هاجر مشعوف گردید وبخداوند
شکر نمود اولاد (جرهم) که ازیمن کوچیده
ودرصحرای مکه برای خودشان مسکن می‌جستند
وبقولی پی تجارت می‌رفتند اسماعیل وهاجررا
یافتند و چشمهٔ که تاآنوقت نبود دیدند ازهاجر
خواهش کردند که آنهارا

(۱) حاران اسم شهریست از مملکت مصر . (۲)
حبرون اسم بیت‌المقدس حالیه‌است که‌مدفن‌ابراهیم
است وعیسی علیه‌السلام را نیز درآنجا بدار
کشیدند . (۳) ابراهیم اول ابرام بود بعد
از ختنه شدن اسم او ابراهیم شدیعنی پدر مهربان

به نزول آن سرزمین وسقایت چشمهٔ زمزم اذن بدهد که هم آنها در حفظ هاجر و تربیت اسماعیل خدمت نمایند هاجر قبول نمود و قبیلهٔ جرهم درآنجا ساکن شدند .

ابراهیم علیه السلام دو پسر داشت یکی اسماعیل که زادهٔ هاجر است ازوی دوازده پسر آمد که سلسلهٔ اعراب اسماعیلیه از دوازده پسر اوست (یکی از پسران او قیدار بود) (۱) و دیگری اسحق که بعد از پنج سال از تولد اسماعیل از ساره بزاد که سلسلهٔ بنی اسرائیل از دوازده پسر یعقوب بن اسحق است (۲) ابراهیم علیه السلام دویست و شصت سال زندگانی نمود و در سال ۳۵۸۰ دربیت المقدس وفات نمود . اسماعیل درسال ۳٤۱۸ متولد شد و بعد از یکصد و سی سال زندگانی درسال ۳٥٤۸ وفات نمود

چون سرسلسلهٔ اعراب اسماعیلیه بدست آمد مختصری

از تاریخ وجغرافیای عربستان ذکر می کنم . مملکت عربستان ازممالك گرم سیر است داخلهٔ این مملکت ارتفاعات مسطح است از طرف شمال باراضی شام منتهی می شود و از جنوب

(۱) پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باخط مستقیم از نسل همین قدار ابن اسماعیل سر برمیدارد . (۲) یعقوب علیه السلام بعد ملقب باسرائیل شد واولاد اورا بنی اسرائیل گفتند حالا همهٔ بنی اسرائیل را یهودی میگویند تعداد ایشان الان در کل روی زمین بدوازده کرور رسیده ودرهرنقطهٔ عالم هستند.

ومشرق و مغرب باسلسله کوههای سنگی از دریای احمر فصل می یابد رود خانه های عربستان همیشه خشك وکم آبست ودروقت باریدن بارش سیلان وطغیان می کند در بعض قسمت عربستان سالی دو دفعه یاسه دفعه و در بعضی مواقع چندین سال یکبار باریدگی میشود و هر وقت میبارد بارش

درشت قطره وپر زوری می بارد واز قات آب اکثر
صحرای این مملکت گیاه رویست مگر بعضی نقطه ها
که قابل زراعت و دارای نباتات است
از جاهای منبت عربستان مملکت یمن است
که در آخر نقطهٔ جنوب ومغرب ودر کنار دریای
احمر واقع است از زمان قدیم این اراضی از جاهای
معمور عربستان به شمار میرود سکنهٔ زیاد داشته ودارد
قطعه دیگر عربستان منتهی بکنار دریای احمر
وصحرای شام است صحراهای خالی ازسکنه ونباتات
وسلسلهٔ جبال است که در بعض از آنها نباتات
کم میروید ونوع حضارت هم میرسد این قطعه را
مملکت حجاز گویند که دوشهر مشهور مکه
ومدینه در این قطعه است . وضع حالت ملك
حجاز بااعراب چادرنشین وکوچری بسیار مناسب
است وغیر ازشهرهای مکه جزئی تمدن
وعمل کشت کاری ودادوستد از آنها پیدا است

از حالت اهالی آن ملک تاریخ قابل ذکری در دست نیست اینست که تاریخ عربستان مخصوص بحالت اعراب یمن است . اعراب دو شعبه هستند سکنهٔ حجاز و کوچیهای داخلهٔ عربستان از سرحد مصر گرفته تا فرات خودشان را از اولاد اسماعیل میدانند سکنهٔ یمن و حواشی دریای عمان خودشان را از اولاد قحطان میدانند و از قوم ثمود منشق شده اند چون اول کسی که در ساحل بحر احمر مقام کرد ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح بود که اولادش کثرت یافته بهمهٔ آن اراضی منتشر شدند واول کس که در میان این طایفه بسلطنت رسید عابر بن ارم بن ثمود بود که زبان عبری منسوب به اوست وهم اورا هود گویند از عابر سه پسر ماند اول قالع دوم قحطان سیم یقطان قالع درجای پدر صاحب سلطنت شد قحطان ملک یمن را از قالع بخواست و با برادرش یقطان به آن سرزمین آمده بنای شهر وقری و امکنه

گذاشت و بکار کشت زرع پرداخت از قحطان یك پسر آمد اسمش یعرب که زبان عربی و اعراب یمن منسوب به اوست و از یقطان یك پسر آمد اسمش جرهم سلسلهٔ قبیلهٔ جرهم که در خاك مکه اسماعیل و هاجر را یافتند از وی است. (جرهم اول در یمن بود و عربی حرف میزد بعد از آن بخاك مکه کوچ نموده و اولادش کثرت یافته قبیلهٔ بزرك جرهمی پیدا شد وعاقبت درمیان اولاد اسماعیل گم نام گشتند) قحطان چنانکه گفتیم در یمن به اصلاح امور اولاد خود و رونق کار صحرا مشغول بود بعد از وی پسرش یعرب و بعد از یعرب پسرش یشجب رئیس قوم خود گردید چون یشجب مرد جنگجو و اسیر گرفتن را دوست میداشت اورا سبا لقب دادند رفته رفته اراضی یمن را بنام او سبا نامیدند

اراضی سبا روز بروز برونق و آبادی خود بر افزود تا اینکه اقمن اکبر بن عادیان بن لحین بن

عاد بن عوض بن ارم بن سام بن نوح در سال ٣٢٥٤ بعد از هبوط شهر مارب را بنا نمود و از پیش روی دره سدی براورده چشمه‌های اطراف را به میانش سر داده دریاچهٔ بزرگی یک فرسخ در یک فرسخ براورد . دریاچه سی زرع عمق داشت در فاصلهٔ هر زرع برای خروج روزنها گذاشته بودند آب هرچه پائین میرفت روزنهٔ محاذی را گشوده برای مزارع و باغات بکار می‌بردند بعد از درست شدن این حوض مملکت سبا بسیار ترقی کرد شهرها ساخته و قصبات و دهات پرداختند سکنهٔ سبا در کمال آسودگی قریب دو هزار سال زیستن کردند تا اینکه در میان دریاچه حیوانهای جنس موش شبیه بخوک پیداشدند بنای سدرا از هرجا رخنه نمودند بنوعی که درطغیان سیل خرابی سد یقین بود (١) و بعد از هفت سال از آمدن سیل بزرگی که بسیل عرم (٢)

مشهور است سد خراب شد شهر مارب و خاك سبا که به هر طرف چندین فرسخ نخلستان و باغها و خیابان بود در زیر سیل محو و نابود گردید. مردم سبا گروه گروه متفرق شده بعضی بمکه و تهامه و بعضی بمدینه و شام و سواحل عمان رفته سکنی گرفتند.

چون اطلاع سطحی از تاریخ عربستان وجغرافیای (۳) آن ممالکت و سرسلسله اعراب که دیباچه ظهور پیغمبر آخرالزمان است بدست آمد. ذکر شرحی از احوال خانه کعبه روا باشد همان پس از طوفان نوح دیوار خانه کعبه که آدم علیه السلام به صدسال بعد از هبوط خود بنا کرده و سنگ مسمی بحجر الاسود را در دیوار شرقی او درجای دسترس نصب نموده بود از صدمهٔ طوفان بر زیر هم ریخته شده وشبیه تل سرخی مینمود مردم دور

(۱) حکایت این سد درکلام الله مذکور و ز

پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده و در همهٔ تاریخهای عالم ذکر او شده است چون وقتی از بناهای مشهور عالم بوده است (۲) بیشتر از متمولین از وحشت خرابی سد که علامتش ظاهر بود قبل از سیل املاك خود را فروخته بدیار دیگر رفتند

(۳) دانستن احوال روی زمین

و نزدیك آمده دور تل را طواف میکردند. تا اینکه ابراهیم خلیل درسال ۳٤۲۹ از جانب خدای مأمور شد که با پسرش اسماعیل که در مکه ساکن بود آن خانه‌را عمارت کنند.

ابراهیم در روی بنای آدم خانهٔ که چهار دیوار سنگی و سقف بامش مسطح بود بدستیاری اسماعیل بساخت و حجرالاسودرا درجای خود نصب نموده ریاست او را به اسماعیل داده به بیت المقدس مراجعت نمود و همان خانه ببود تا اینکه طایفهٔ قریش درسال ٦۱۹۸ بعدازهبوط (۱) دیوارهای

اورا که پست و مندرس بود خراب کردند و از
نو با شش ستون در روی بنای ابراهیم ساختند
پیغمبر آن وقت سی و پنجسال داشت هنوز اظهار
بعثت نکرده بود طوایف قریش و اعراب در
سر نصب حجرالاسود منازعه مینمودند بالاخره
محمد صلی الله علیه و آله را حاکم قرار دادند که
از کعبهٔ او بیرون نشوند . پیغمبر فرمود که
هر طایفه یك نفر ز میان خود امین منتخب
نماید و حجر الاسود را بروی عبا گذاشته
امینان طوایف دور عبا را گرفته لب دیوار بیاورند
تا بالسویه در حمل او شریك باشند و ایشان

[۱] آمدن آدم را از بهشت بدنیا هبوط گویند

چنین کردند چون بنزد دیوار آوردند آنحضرت
با دست مبارك خود برداشت و در دیوار بجایش
بگذاشت ولی طرح خانه بساختهٔ براهیم
بینونتی داشت بعد از آن عبد الله زبیر در ایام

حکومت خویش ساخته قریشرا منهدم نموده
بطرز ابراهیم ساخت . حجاج در ایام عبد
الملک مروان عبد الله زبیر را مقتول ساخته
مکه را مفتوح نموده خانه را بطرز ساخته
قریش از نو ساخت . بعد از آن خلفای بنی عباسی
و سلاطین عثمانی بعض عمرات و اصلاحات در
آن نموده اند و لیکن اصل خانه همان
بنای قدیم آدم است که هیچ گاه تعمیری در او نشده
خانه کعبه الآن در وسط مسجد الحرام
واقع است . آب شهر مکه از قنات زبیده
خاتون زن هرون الرشید خلیفه عباسی است
که از آبهای مجتمعه وادی نعمان تا مکه
می کشیده بود سلطان سلیمان و پسرش
سلطان سلیم خان به شهر مکه آورده و حوضهای
بزرگ ساختند .

صرف خانه حرم شریف از آثار سلطان

سلیم خان است که دارای چهار صد ذرع
طول و سیصد قبه و ششصد و سی ستون مرمر
است منارهٔ باب عمره از منصور منارهٔ باب وداع
از مهدی از خلفای عباسی است منارهٔ باب
دریبه و باب زیاده از سلطان سلیمان مناره
های باب سلام و باب نبی از قایتبای ملوک چرا
چرکسه است منارهٔ باب علی از معتضد خلیفه
است در سال ۱۲۰۹ هجری سلطان عبد
الحمید خان بعض ستونهارا تبدیل و در قبه
حرم شریف بعض تعمیرات نموده میزاب طلای
قدیم را بخزانه برداشته و جایش میزاب طلای
جدید خانه را بر نشاند .

ریاست خانهٔ کعبه چنانکه گفتیم از
ابراهیم به اسماعیل وازوی باولادش به ارث میرسید
قبیلهٔ جرهم بزور بدست آورده از پس مأخوذ
داشتند بعد از مدتی باز اسماعیلیان به قبیلهٔ

خزاعه که از اولاد قحطان و آل نمودند همدست شده قبیلهٔ جرهم را شکست دادند ریاست کعبه و امارت مکه‌را از ایشان استرداد نمودند ولی این فتح چون بحمایت طایفهٔ خزاعه بسته بود ریاست کعبه را ایشان مالک شده فقط حق تعیین نمودن ایام طواف را از چهار ماه حرام عوض ریاست کعبه به اولاد اسماعیل قسمت دادند تا اینکه در سال ٥٢٨٤ هبوط نضر بن کنانة بن خزیمة از اولاد اسماعیل رئیس قبیلهٔ خود گشت و چون مرد بکفایت وعاقل و در تجارت مهارت داشت ندوختهٔ زیاد برآورد ازین رو او را قریش (١) خواندند.

(١) قریش یعنی جمع کننده چون نضر بن کنانه مال زید جمع میکرد اورا قریش گفتند.

قبیلهٔ قریش باسم او معروف شدند خود را قریش نام دادند و منسوبات خودرا قریشی خواندند

دست طایفهٔ خزاعه‌را از ریاست کعبه کوتاه کردند امارت مکه و کلید کعبه و سقایت چشمهٔ زمزم را باکان اسماعیل علیه السلام صاحب کشتند پس از آن طایفهٔ قریش رفته رفته کثرت پیدا نموده به چندین رشته منقسم شدند از آنجمله رشتهٔ هاشمی که مصدر پیغمبر آخر الزمان است از قبیلهٔ قریش است و از اینجاست که پیغمبر را قریشی و هاشمی گویند .

اهالی مکه و اطرافش مذهب ابرهیم و اسمعیل را داشتند یعنی خدای واحد را می پرستیدند و بخانهٔ کعبه طواف میکردند و قربانی مینمودند بعد از آنکه طایفهٔ خزاعه با اسمعیلیان جرهم را شکست دادند و ریست کعبه‌را مالك شدند مردم مکه کثرت پیدا نموده هرکس با اولاد خود به جائی از حجاز سفر کردند هنگام سفر برسم یادگاری حجر الاسود از سنگهای مکه با خود می بردند .

این فقره در آخر بسنك تنها اکتفا نشد سنکها که بخود برده بودند صورتها دادند اسمها کذاشتند رسمها قرار دادند عیدها معین نمودند بنای ستایش کذاشتند شریعت ابراهیم و مذهب حنیف او از میان رفت کار صنم پرستی بالا کرفت تا بخود مکه هم سرایت نمود مردم شهر حسد بمردمان بادیه بردند که آنها خداهای متعدد دارند واینها که شهر نشین و خانهٔ خدا را دارند چرا باید خدا نسازند این بود که دیری نکذشت در مکه سیصدو شصت بت پرداختند و (هبل) را که بزرك آنها بود در بام کعبه نصب نمودند . ولی تعظیم خانهٔ کعبه بقرار سابق بود در ایام مقرره اعراب از اقصای عربستان با زن و اطفال بمکه آمده رسم طواف و قربانی را معمول میداشتند و شهر مکه در ایام طواف بواسطهٔ کثرت قادمین که بچندین هزار نفرمی رسید بازار بزرکی میبود هر کس

از محصولات خود آورده با ملزومات خود معاوضه میکردند .

بعد از اتمام ایام طواف شعرای قبایل که وقایع عمده یا مرثیهٔ فوت اشخاص معروف یا مدح اکابر قوم یا جنگهای طوایف را قصیده ساخته بودند در میان جماعت می خواندند کلام هر کس بهتر و فصیح تر بود او را تحسین می کردند و محض شرافت قایل او از خانهٔ کعبه می آویختند تا سال آینده و اگر سال آینده کسی بهتر سخن آوردی آویختهٔ پارسالی را بر داشته و آوردهٔ آن سالی را آویزان می کردند . (۱)

نوشتجات اعراب در روی پوست پاپیروس بود که ز مصر می آوردند . کاغذ نداشتند در ایام جاهلیت یعنی تا انتشار اسلام اعراب را تاریخ معینی نبود و برای زیارت کعبه وقت

(۱) هفت قصیده که آنهارا سبعهٔ معلقه یعنی آویزان میگفتند و از کهنه‌های شعرای عرب بود تا طلوع قرآن از خانهٔ کعبه آویخته بودند فصاحت قرآن مجید ناسخ آنها گردید .

مقرری نداشتند ماه را از رؤیت هلال میگرفتند و در سه‌سال یك ماه اضافه میکردند که با سال شمسی مطابق آید وقایع عمده را از فوت بزرگی یا حادثهٔ غریبی و یا جنگ قومی تاریخ میکردند مثل فوت ولید ابن مغیره و عام‌الفیل . و سنه الفتح و غیر از اینها اسامی ماههای اعراب غیر از اینها بود که بعد از اسلام وضع شده و سالی چهار ماه حرام نموده بودند در آن چهار ماه جنگ نمیکردند و الحق بملاحظهٔ وحشیگری آن ایام این متارکه خیلی بجا بود

زبان عرب دارای محسنات و اشعار و امثله آنها در اغلب معنی مسلم فصلای عهد جدید است

و قدیمترین زبانهای اصلاح شدهٔ طوایف متمدنهٔ روزگارش میتوان گفت .

در میان هیچ طایفهٔ که در زندگانی خودشان دارای شریعت مستقیم و قوانین نافعهٔ مستحسنه نبوده‌اند دوست قولی و مهمان نوازی و احترام مردم رشید و عفو و ترحم بر اسرا و مقصرین و پایهٔ نظم و سخنوری بدرجهٔ طایفهٔ اعراب نبود و همچنین اخلاق ذمیمهٔ ایشان که آثار وحشت و بی‌تربیتی ست از کشتن دختران و خونریزی شدید و غارت و تاراج همدیگر و رسوم غیر منحصر و حشی که ناشی از جاهلیت و فقدان احساس خالق حقیقی است تا ظهور شریعت بیضا و قوانین غرای اسلام بدرجهٔ کمال بود

بعد از ذکر مقدمات که تا کنون نوشته شد شروع به احوالات پیغمبر آخر زمان علیه الصلوٰة والسلام میکنیم چنانکه گفتیم هاشم بن عبد مناف قرشی که

سر رشتهٔ طایفهٔ هاشمی است از سایر ابنای عهد خویش در شجاعت و سخاوت و تمول فزونی گرفت سقایت زمزم و ریاست مکه و کلید داری خانهٔ کعبه‌از شئونات شخص هاشم گشت . بعد از فوت هاشم برادرش مطلب بن عبد مناف در جای وی متمکن گشت هاشم قبل از وفات خود بازنش سلمی سفر شام نمود چون زنش‌را ایام حمل مقارن بود اورا در مدینه گذاشت خودش بشام رفت و در آن رفتن درجایی که (غزه) نام دارد فوت شد سلمی در مدینه پسری آورد و اسمش را (عامر) گذاشت مطلب که در مکه بود بعد از چندی برای آوردن برادر زادهٔ خودش بمدینه سفر کرد عامر را بر داشته با خود ردیف نموده بمکه آورد . روز ورود مردم به استقبال او شتافتند طفلی را با او ردیف دیدند بخیال اینکه مطلب غلامی خریده می‌آورد عامررا (عبد المطلب) خواندند و بهمین

اسم مشهور شد .

بعد از فوت مطلب بنی هاشم عبد المطلب را به ریاست قوم و امتیازات موروثی شایسته دیده اورا مطیع و منقاد شدند . بحدی نام او بلندآوازه گشت که از امصار و بلدان عربستان تحف وهدایا به حضرتش میفرستادند و در کارهای بزرك ازرأی و رؤیت او بیرون نمیشدند هرکه‌را امان میداد ابداً در امان بود و اعراب در شداید خود اورا بصحرا برده به بزرکواری او کشایش کارهای خودشانرا از خدا میخواستند بالجمله عبدالمطلب ده پسر داشت اول حارث . دویم عباس . سیم حمزه . چهارم عبدالله ، پنجم ابوطالب ، ششم زبیر ، هفتم حجل ، هشتم مقوم ، نهم ضرار ، دهم ابولهب عبدالله و ابو طالب که اولی پدر پیغمبر و آخری پدر علی علیه السلام است از یك مادر بودند . اسمش هاله بنت وهب بن عبد مناف بود

ولادت با سعادت

پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام

عبد الله پسر چهارم عبد المطلب در سال ٦٠٣٨ هبوط از هاله بنت وهب بن عبد مناف متولد شد چون عبد المطلب را از ولادت عبد الله خبر آوردند به هبل برآمد و از صورت عبد الله علاماتی که کهنه و منجمین و علمای یهود و نصاری خبر داده بودند معاینه نمود بر ظهور نور محمدی را از ناصیهٔ او مشاهده نمود چون عبد الله بیست و چهار ساله شد عبد المطلب آمنه دختر وهب ابن عبد مناف را که هم دختر زهره بود به ازدواج او درآورد از جانبین ولیمت ملاقات آمنه بنور محمد صلی الله علیه و آله متحدا گشت و آنست باتفاق مورخین شب جمعه بود از شهر جمادی الاخر [ ] هم آن سال عبد الله از تجویز عبد المطلب او را

برای تجارت بمصر شام فرستاد هنگام برگشتن
که هنوز محمد صلی الله علیه وآله متولد نشده
بود درمدینه در دربندامه فوت شد و (۲۵)
سال داشت (از اینجاست که پیغمبرا محمد
یتیم گفتند) چون وقت ولادت محمد صلی الله
علیه وآله فرا رسید آمنه به مادرش برکت
میخواهم بحجره خویش شد و بشوهرش خبر
که در غربت وفات نموده شدی فکر میکرد
خسته دل بحجره خود گردید و در
به است او وا درد زادن گرفت و ...
روشن گردید آمد و نهانی وحشت نمود
مرغ سفیدی به صورت رسید که دل خیره
شکم او کشید و زدی وحشت شناخت برفت
مولود خود گشت و این وقت هفت
ربیع دوشی هنگام طلوع فجر ... ۲۸ ...
۲۰ شباط رومی و نجه و پنج روز از ...

و قصهٔ ابرهه گذشته بود [۲] که در مکه درشعب

[۱) بتصریح مورخین وقوع بارش بزرگی که بعداز قحطی هفت ساله درحجاز بارید واعراب ازبرکت اونعمت فراوان یافتند وآن سالرا سنةالفتح خواندند روز جمعه شب عرفهٔ ماه‌جمادی‌الاخری بودکه‌زفاف عبد الله وانعقادنورمحمدی‌صم درآن‌شب‌واقع‌شده

[۲] ابرهه با لشکر بیشمار و چهارصد فیــل آمده بود که خانهٔ کعبه‌را خراب نماید این مطلب فیــل متصل‌است عبد المطلب نزد ابرهه آمد و نتوانـست خیـــال او را منصرف نمـــاید تا اینکه مرغان ابابیل سنگهای سجیل در منقـــار خودشان از آسمان میانداختند به هرکسی میخورد میمرد همـــهٔ قشون ابرهه هلاك شدند خانهٔ کعبه وقبیله قریش بسلامت ماندند و اموال اثقال ایشان را اهــل مکه مأخوذ داشتنـــد و در قرآن این مطلب را سورهٔ (الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل)بینه و دلیل‌است

بنی هاشم در خانهٔ که بعد مشهور [۱] بخانهٔ بیضا شد بسم جدی زحل ومشتری دو عقرب و مریخ و آفتاب در حمل به نقطهٔ شرف و قمر در اول میزان بود آنحضرت متولد شد . بعد از ولادت آنحضرت آمنه صدائی شنید که بهترین مردم از تو بزاد اورا محمد نام ده و آثاری که از ظهور نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب پدیدار گشت بیرون از حد کتابت است [۲] عبد المطلب فنداق پیغمبر را روز سیم به دور خانهٔ کعبه گردانیده و از چوب خیزران سیه گهوارهٔ درست نموده

[۱] خانهٔ که پیغبر متولد شد در حیات خود به پسر عم خود عقیل بن ابی طالب بخشید یوسف ثقفی برادر حجاج آن خانه را از اولاد عقیل گرفته داخل صحن خود نموده بیضا نام نهاد هرون الرشید عباسی هنگام سفر حج خود بمکه آن خانه را ز صحن یوسف برآورده مسجدی بنا نموده درسال ۶۵۹ هجری

ملك مظفر والی یمن بعمارت آن مسجد بر افزود و تا کنون عید ولادت آن حضرت را اهالی مکه بزیارت آن مسجد می‌روند.

[۲] ما از آثار نور محمدی صلی الله علیه وآله برای تیمن آنچه مسلم کل مورخین است میشماریم اول بارندگی شب عرفه و روز جمعه بود که اعراب آنشب و روز را سنة الفتح تاریخ قرار دادند. دویم در شب ولادت آن حضرت در آسمان شهب و ثواقب بنوعی متراکم بود که مردم مکه بنزد ولید بن مغیره شدند و از وقوع آن علامات اظهار حیرت نمودند ولید گفت امشب حادثهٔ خواهد بود که تا قیامت اثر او خواهد ماند سیم کلمات یوسف یهودی بود که شب ولادت آن حضرت را خبر داد و روز سیم آن مولود مبارک را بدید و گفت نبوت از بنی اسرئیل بر خست و در بنی هاشم ختم شد مردم بروی خندیدند گفت گاهی که با تیغ این مولود تربیت میشوید گریه

خواهید کرد همین یوسف بعد از بعثت آن حضرت ایمان آورد .

و آن گردانندهٔ گردون را به گهواره بر نشاندند بعد از چندی اورا بمادر رضاعی او حلیمه دادند قریب دو سال آن حضرت در نزد حلیمه بود بعد از آن بمادرش آمنه سپرد و ام ایمن کنیز عبدالله او را در خانه پرستاری می نمود هرگز عادت اطفال از آن حضرت مشاهده نشد چیزی طلب نکرد و هر چه دادند او را با دست راست میگرفت اول تکلم او این شد لا اله الا الله قدوسا قدوسا در این بین روزگار عبد المطلب فرا رسید . روزی عبد المطلب در خواب دید که از پشت و درختی روئید سرش بر آسمان و ساقه هایش بمغرب ومشرق رسید وهمه روی زمین بدرخت سجده کردند تعبیر آن خواب همان ظهور پیغمبر آخر زمان بود که اکنون نشصد کرور مرده نام به اسم مقدسش

صلوات می فرستند با شریعت او راه میروند به قبلهٔ او نماز کنند و بمدفن مبارکش نیاز برند .
عبد المطلب هنگام وفات خود ابو طالب را خواسته و محمد که در این وقت هشت سال داشت دستش را گرفته به ابو طالب سپرد و در حفظ جنابش وصیت فرمود عباس را در جای خود نصب نموده بعد از یك صدو بیست سال زندگانی بعالم جاودانی رحلت فرمود عبد المطلب قوانین چند گذاشت که همه باشریعت پیغمبر راست آمد اول تا عهد او طواف کعبه معین نبود اورا به هفت دوره مقرر نمود . دویم زنان پدران را پسران میگرفتند حرام فرمود . سیم گنجی یافت خمس اورا بیرون کرد چهارم زمزم را که انباشته بودند حفر نمود ومردم راسقایت نمود. پنجم دیت قتل مردرا بر صد شتر نهاد و این همه جزو شریعت اسلام گردید



ذکر سفرهای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تا بعثت آن حضرت

(سفر اول)

چون دوازده سال و ده روز از زندگانی آنحضرت برامد ابو طالب عم آن حضرت به تجارت شام میرفت اورا با خود همراه برد . در آن سفر از برکت وجود مبارك آن حضرت برکه‌ها و چههای عرض راه چنان پرآب بودکه در هیچ منزل تنگی در کار آب واقع نشد کاروان روا هیبت تام طی منازل میکردند و بانفع کلی و سلامتی بر گشتند . در اول خاك شام در قریهٔ (کفر) رهبانی که اسمش (جرجیس) بود و هم اورا ابوعداس و بحیرا میگفتند که تا کنون دیر بحیرا مشهور و بر جاست و از مردمان عابد و زاهد روزگار خود بود بدرجهٔ که سلاطین عصر ازوی استغاثهٔ ادعیهٔ خیریه مینمودند و به خدمتش تحف و هدایا

فرستادند از کتب آسمانی و نامهای باستان ظهور پیغمبر آخرالزمان را خوانده بود و منتظر بود که شرف خدمت آن حضرت را دریابد بعد از رسیدن کاروان که در مقابل دیر منزل کرده بودند بخدمت محمد هم رسم مهمان نوازی بجای آورد و بعد از بعثت آن حضرت بمدینه آمده شرف اسلام گرفت و از پیغمبر عبدالله نام یافت

سفر دوم

درسال هفدهم محمد صلی الله علیه و آله عباس بن عبد المطلب عم پیغمبر نیز مرافقت آنحضرترا باخود یمن برد واز یمن قدوم آنحضرت سفر عباس مبارك ومیمون گردید

سفر سیم

سفر تجارت پیغمبر هم بود بیستم در سال بیست پنجم از عمر آن حضرت ابو طالب ز خدیجه بنت

خویلد بن اسد که زن بیوهٔ محترمه و متموله بود و
اعراب از وی تنخواه گرفته باعصار به تجارت
میکردند قریب دویست تومان پول این ایدم مایه
برای پیغمبر گرفت آن حضرت با دوسفر بار و دو
غلام به سفر تجارت شام اقدام نمود در این سفر
علامات نبوت و عقل و کفایت فوق قوهٔ بشر
ازش ظاهر گشت چنانکه در خروج مکه هر طایفه
و کاروانی برای خودسالار و رئیسی برگماشتند که در سفر
سر از فرمان او بیرون نشوند بنی هاشم پیغمبر را
رئیس خود نمودند آنحضرت اول مقرر داشت
که کاروان خوب مواشی و مردم زیاد دارد
برای سبیل آب در منزل فرض راه دو قسمت
نمود یک قسمت طرف صبح حرکت نمایند و یک
قسمت طرف شام بروند تا در سر چشمه تنگی
برای آب واقع نشود مردم فرمودهٔ وعمل کردند
و در هیچ منزل رحمت بی آبی نکشیدند ۰ وزی

در منزلی تارسیدن آن حضرت کاروان آمده در میان دره که مجرای سیلاب بود ورود نموده بودند آن حضرت بمجرد ورود فرمود اموال و مواشی را از میان دره به بلندیهای مسطح اطراف تحویل کنند همه بفرمان او چنین کردند مگر یك نفر سبه نام که درجای خود ماند و حرکت نکرد بعد از ساعتی باروندگی شدید که چهار روز امتداد داشت باریدن گرفت سیل عظیم بر خاست صحبه و موال اورا پاك ببرد و خودش هلاك شد ، چون امتداد بارندگی طول کشید و در صحرا علامت طوفان معاینه گشت کاروانیان نزدآن حضرت آمده عرض کردند که عبوراز این سیل محال است بهتر آنست که بمکه بر گردیم پیغمبر جواب نداد صبح روز چهارم برخاسته نماز کردم فرمود بار بر بندند و پشت سر او روانه شوند ودر ورود آب بسم الله گویند همه بسم الله گفتند

و از پس آنحضرت از آن سیل هایل بسلامتی گذشتند مگر دو نفر که آنها بسم اللات و العزی گفتند و در آب غرق شدند .

چون کاروان قریش مقابل دیرابله رسیدند راهبی که او را (فلبق) نم بود و ظهور آن حضرت را از کتب پیغمبران سلف میدانست و همیشه کاروان حجاز را می جست این دفعه نیز بقرار معهود به میان کاروان آمد پیغمبر از دور بر وی صدا نمود و فرمود السلام علیك یا فلبق بن یونان بن عبد الصلیب فلبق بخدمت آنحضرت شتافته رسم تعبد و مهمان نوازی معمول داشت و تعجب بر عجب مردم کاروان افزوده گشت . بعد از ورود شام مال التجارة خودشان را بدستور العمل آن حضرت فروختند و هیچ گاه مردم مکه چنین نفع بزرگی ندیده بودند از این سفر روی دل مردم به بزرگواری او منعطف شد و بسلامتی بر گشته

وارد مکه شدند پیغمبر حساب خدیجه را پرداخته ووجهی معتنی به از آن تجارت عاید شخص آن حضرت گردید قریش اول وی را محمد یتیم بعد محمد صادق می گفتند بعد از این سفر حسابش را محمد امین لقب دادند غیر از این سفر ها که ذکر نمودیم پیغمبر ص به سفر تجارت نرفته و اگر در کتب خارجه ذکری شده ولی ما ندیده ایم .

تزویج پیغمبر ص با خدیجه علیها السلام

خدیجه بنت خویلد زوجه بن نوفل بن اسد عمو زادهٔ خویش که بعد از متمادی بودن بت پرستی ترک آن نموده مذهب نصاری در آمده و عالمی هم در ... بود بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نزدیکی دانست و دانسته بود و ورقه همیشه ذکر جمال پیغمبر ... در نزد خدیجه می نمود و از پرتو حسنیه برای آن حضرت قائل بود تا اینکه از اشراف قریش و اکابر اعراب خدیجه را خواستگاری

کردند اعتبار شوهر نمینمود و انتظار پیغمبر را
می کشید تا اینکه رشتهٔ تجارت سبب نزدیکی و موجب ازدیاد
اشتیاق خدیجه گردید و آنهنگام که تفریق محاسبه
میکردند خدیجه موقعی بدست کرده سر سخن با
پیغمبر باز کرد و برسالت محمد وجهی که در این تجارت
عاید تو شد برا خدحوهی کرد بزمرد عوی من
بوصف منحصر شد برای من از اقوام ما زن
بگیر و دو بیر خوانه خرید که هم رسم تجارت
را بدانند ... خدیجه گفت ... ماسور
که من برای تو زنی پیدا کنم که در شرف
جلادت درخور تو باشد پیغمبر فرمود ... کیست
خدیجه گفت زنی که من مشغوف برای تو دو
عیب دارد یکی اینکه سال از تو دو شوهر دیده
دیگر اینکه بیشتر از سال تو ... دست وی بر
خوب و عیب و کمال و صحبت و ... زن
مکه برتر ست و از اقوام تواست رخسار مبارك

آن حضرت از گفته‌های خدیجه بر افروخت از کثرت حیا عرق نموده سر بزیر افکند خدیجه عرض کرد ای سید من چرا جواب نمی‌دهی آن منم که از تو با چیز قلیل راضی میشوم ترا دوست دارم و هرگز خلاف تو نکنم این بگفت و بگریست و گفت ترا بکعبه و صفا قسم میدهم که عرض مرا قبول کن هم اکنون بر نزد اعمام خویش شو و بگو که از پدرم خویلد برای تو خواستگاری نمایند و از کثرت کابین مترس من از مال خود میدهم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر خاست به نزد ابو طالب آمد و سایر اعمامش را حاضر نمود فرمود بروید دختر خویلدرا برای من خواستگاری نمائید اعمامش اول صفیه دختر عبد المطلب‌را به نزد خدیجه فرستادند و از تکرار رضایت او مستحضر شدند بخانهٔ خویلد رفتند خدیجه را خواستگاری نموده با شکوه تمام کار

عقدرا انجام دادند و عروسی بزرگی ترتیب نمودند
که تا آنگاه در عرب دیده نشده بود .
خدیجه بعد از آنکه بشرف ازدواج پیغمبر ص بر
آمد آن حضرت را از سفر کردن باز داشت و از
آن حضرت ساعتی نمیتوانست منفک بشود پیغمبر
بعد از تاهل اکثر روزهای خود را در کوه حرا
و در مقام ابراهیم بسر میبرد گاهی چندین شبانه
روز در آنجا معتکف میشد خدیجه از پیغمبر دو
پسر آورد (عبدالله وقاسم) که هردو قبل از هجرت
درمکه فوت شدند و چهار دختر (رقیه . زینب .
ام کلثوم . فاطمه) و تا خدیجه در حال حیات بود پیغمبر
زن دیگر بخانه نیاورد تا اینکه خدیجه در سال ۶۲۱۳
هبوط که شصت و پنج سال داشت وفات نمود

(بیان بعضی از اصطلاحات)

قبل از اینکه شروع بنوشتن ایام بعثت و اظهار نبوت
محمد صلی الله علیه و آله بکنیم برای آشنائی خوانندگان

ذکر معنی بعض الفاظ و بیان بعض اصطلاحات حکمای اسلام با اینکه بزمینه این تاریخ این مختصر داخل نیست لازم مینماید (عین کلمات سپهر مرحوم است) لفظ نبی یعنی خبر دهنده و رسول تبلیغ کنندهٔ مأموریت خود را میگویند ولیکن مخصوص بکسی نیست که اخبار و تبلیغات خود را از خدا داند که این خبر یا باواسطه یا بی‌واسطه بر او الهام شود حکمای اسلام از برای نبی سه صفت قرار داده‌اند. اول آنکه از شدت اتصال به مبادی عالیه بی تعلیم و تعلم از اخبار غیب اخبار کند. دویم اینکه هیولای عالم در قبول صور و قلب ماهیت تابع ارادهٔ او باشند و او را درهمهٔ عالم آن حکومت باشد که در نفس خود اوست. سیم آنکه عوالم غیر مرئی در نظر ذرات بین او مشهود باشند و تا عمق عالم امکان اعراض و جواهر حایل توجه او نشوند. نبی مرسل آن باشد که جبرئیلش

القای وحی کند خواه او را کتابی باشد خواه نباشد نبی اولو العزم آن باشد که شریعتی بیاورد و از خداوند محکوم به ترویج و انتشار او باشد و در عدم قبول نصیحت بقتال و جهاد مأمور بود.

درجه خاتمیت از همهٔ اینها بالاتر است که او خاص پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی است.

شریعت یعنی کار بعدل کردن عدل میانه روی در امورات سیاسیهٔ عامه واین عدل یعنی میانه روی در این جهان سبب بقا و ترقی بنی نوع آدم است و در آن جهان دستگیر نفوس بقیه صاحبان شریعت که کار عالم را در میانه روی و عدل میخواهند زیکسو باید تعلق به مبادی عالیه و اطلاع به حقایق اشیا و امور معینه داشته باشند و از یکسو با ارتباط ماده و صورت با مردمان انباز بتوانند بطریق عبادت ر که مقصود آفرینش است نمایند و مردم را از افعال

نکوهیده که منافی تعیش و زندگانی ایشان است منع
نمایند و خودشان باید معصوم باشند باین معنی که هیچ
خطائی از ایشان سر نزده باشد و غرض شخصی
نداشته باشند این نوع صاحبان شریعت را انبیا گویند
و ایشان یعنی انبیا بامعجزه شناخته می شوند .

معجزه خارق عادت است مقرون به تحدی با
عدم معارضه خرق عادت اثبات یا نفی امریست
که عادت بروی جاری نشده باشد و مراد از مقارنت
تحدی آنست که وقوع معجزه مقارن و مطابق دعوی
باشد و غرض ز عدم معارضه آنست که دیگران به
مثل آن نتوانند آوردتا از جمله سحر و شعبده شمرده
نشود این نوع انبیا بتفاوت مراتب هزارنفرند .
یا صد و بیست و چهار هزار نفر و نام (۲۸) نفر از
ایشان در قرآن مذکور است

آغاز بعثت پیغمبر آخرالزمان ص

اکنون بر سر سخن رویم و بعثت پیغمبر

صلی الله علیه و آله راذکرنمائیم درسال (۶۲۰۳)

هبوط

روز (۲۷) رجب که با روز نوروز عجمان مطابق بود محمد بن عبد الله مأمور شد که نبوت خود را ظاهر سازد بعضی روز دو شنبه ز ربیع الاولی گفته اند که هم در این روز از دنیا رحلت نموده هنگام این مأموریت آن حضرت در کوه حرا مقیم بود جبرئیل به آن حضرت فرود آمد و امر اظهار نبوت را از جانب خداوند برسانید پیغمبر از استماع وحی خداوندی بر خود مرتعش و ترسان شده از کوه حرا برگشت بخانه آمد خدیجه ویرا در حالتی مشاهده نمود که تا آن وقت حضرتش را آنطور ندیده بود و از روی مبارکش نور بزرگی می نمود که بخانه پرتو افکن شده بود عرض کرد جانم فدای تو این چه نور است که از دیدار تو میتابد حضرت فرمود

این نور نبوت است بگو (لا اله الا الله محمد رسول الله) پس خدیجه را فرمود که روی او را بپوشد تا قدری خوابیده و راحت شود و آن حضرت بخواب رفت ناگاه صدائی شنید که ای خوابیده بر خیز وخدا را تکبیر بگو پیغمبر بر خاست ومشغول تکبیر شد ورقه عمو زادهٔ خدیجه بعثت پیغمبررا شنید با اینکه پیر و نابینا شده بود به خدمت آن حضرت آمد و درخانهٔ کعبه آنحضرت رادریافت وتهنیت نمود (ورقه بعد از چند روز در گذشت) اول کسی که به پیغمبر ایمان آورد خدیجه و علی علیه‌السلام بود بعد از آن ابو بکر و عثمان بن عامر . عثمان بن عفان . زبیر بن العوام عبد الرحمن بن عوف . سعد بن ابی وقاص . طلحه بن عبید الله و ابو عبیده جراح . چون تعداد مسلمین به پنجاه رسید کار اسلام روشن گشت با این همه مدت سه سال مسلمانان پنهان نماز میکردند

تا اینکه درسال ۶۲۰۷ هبوط آن حضرت بامر خدا
بکوه صفا بر آمد و قبایل قریش را یك یك بنام
بخواند اهل مکه بروی شتافتند جمعیت بزرگی
فراهم آمد پیغمبر فرمود جماعت مرا راستگو
شناخته اید یا دروغگو گفتند ما ترا امین و صادق
میدانیم گفت اگر من بگویم لشکری فردا بروی
مکه خواهد آمد و شمارا قتل و غارت خواهد
کرد از من باور میدارید گفتند میداریم گفت
من شمارا از عذاب خدا می ترسانم و دعوت میکنم
که من فرستادهٔ خدایم به نصیحت من گوش نمائید
و از بتهای خود دست بکشید و بخدای واحد
ابراهیم و اسماعیل عبادت نمائید و ستایش بکنید
ابو لهب که عم پیغمبر بود و از اول روز حسد
پیغمبر را در دل داشت گفت خدا ترا مرگ دهد
تو دیوانه شدهٔ و برای همین حرف دیوانه مردم
را دعوت نمودهٔ سنگی از زمین بر داشت و خواست

بر آن حضرت بیند از دم مردم از دورش متفرق شدند
از آنجا پیغمبر بخانهٔ کعبه آمد و بر سنگ
اسماعیل به ایستاد گفت ای جماعت قریش بر من
فرود آئید نصایح مرا گوش بدهید و نبوت مرا
قبول نمائید تا در دنیا از سلاطین عالم باج ستانید
و در آخرت در بهشت جاویدان صاحب تاج باشید
این بگفت و بر اصنام لعنت نمود مردم باز آن
حضرترا تمسخر نموده و از دورش پراکنده شدند
ابو طالب عم پیغمبر و پدر علی علیه السلام مسلمان
شده بود محض اینکه خود را طرف دار پیغمبر بقلم
دهد و او را از شر قریش حامی باشد اسلام
خود را مخفی میداشت . قریش چندین بار نزد
ابو طالب آمدند و گفتند « برادر زادهٔ تو اصنام
و خداهای مارا لعنت میکند مارا کافر میداند و
اجداد مارا کافر میگوید یا او را از این عمل باز
دار یا بما بسپار که سزایش بدهیم » ابو طالب آنها

را ساکت مینمود

صدای بعثت و دعوت پیغمبر به همهٔ اعراب منتشر شد که از بنی هاشم محمد دعوی پیغمبری میکند از هر طرف مردم گروه گروه به نزد آن حضرت می آمدند وکلمات اورا اصغا میکردند و به اغوای قریشیان جنابش را به جنون و دیوانگی نسبت داده استهزا و تمسخر مینمودند به هر جا میرفت پشت سرش سنگ می انداختند و در معبر او خارهای درشت می ریختند که به پای برهنهٔ آن حضرت فرو شده زحمت رسانند از سر بام خاکستر گرم بر سر مبارکش میریختند با اینهمه آن حضرت هرگز متغیر نمیشد و همی گفت بگوئید « لا اله الا الله »

کسانیکه به آن حضرت مایل بودند یا قبول اسلام میکردند به آنها اذیت مینمودند و بمیان خودشان راه نمیدادند بحدی که زیستن درمکه برای مسلمین مشکل افتاد



هجرت اول مسلمین ازمکه

بخاك حبش درسال ۶۲۰۸ هبوط

چون مسلمانان ازایذای کفارقریش درمکه زیستن نتوانستند نزد پیغمبرآمده عرض کردند که یامارا اذن بده باایشان بجنگیم یاازاین مملکت بدر شویم که برای ما زیستن محال‌است حضرت فرمود اذن جهاد ازخدا ندارم شما به مملکت حبش سفر بکنید پادشاه حبش نصارای عادلست درانجاباشید تاحکم خدا درحق شما برسد

این وقت پادشاه حبش نجاشی بود که دست نشان قیصرروم شمرده میشد وباج خودرا به پادشاه ایران خسروپرویز نیز میفرستاد

بعد ازگرفتن اذن ازپیغمبر هشتاد نفر غیرازرن و اطفال ازمکه هجرت نموده به حبش رفتند ودر انجا بی خوف دشمن به عبادت خدا پرداختند

بعد ازهجرت مسلمین کفارقریش شب وروز

دردفع پیغمبر شدند وچون ابوطالب را نتوانستند باخودشان همدست نمایند وبنی هاشم طرفداران پیغمبر بودند چهل نفر از رؤسای قریش درخانهٔ کعبه جمع شده صحیفهٔ نوشتند وپیمان گذاشتند که بنی هاشم را دختر ندهند وازآنها دختر نگیرند به آنها چیز نفروشند وآنهارا درشعب ابوطالب محصور نمایند واین طورکردند * مدت سه سال اولاد هاشم روی مکه را ندیدند مگر درایام طواف که جنگ حرام بود

بعد ازسه سال قریش ازاین ظلم خود که به اغوای ابوجهل به اولاد هاشم میکردند متنبه شدند ولی نقض عهد برای ایشان دشوار بود تااینکه پیغمبر ص به ایشان خبرداد که موریانه صحیفه را (۱) خورده وهرچه درآن صحیفه خط نوشتند همه محو شده * چون نگاه کردند قول آن حضرت را درست یافتند صحیفه را پاره کردند وبنی هاشم را درمکه به منازل

خود رجوع دادند

---

(۲) صحیفه ازچوب بود وبالای درکعبه زده بودند کرم ها بعمل آمده خطوط اورا جابجا خورده بودند بعضی گویند صحیفه پوستی بود موریانه خورده بود

بعد ازاینکه بنی هاشم از شعب ابوطالب برگشتند ابوطالب را هنگام وفات دررسید بنی هاشم را بحفظ پیغمبر وصیت نموده وجنابش در ۲٦ رجب سال ٦۲۱۳ هبوط رحلت نمود * هم دراین سال بعد از ۳٥ روز ازوفات ابوطالب خدیجه علیهاالسلام درگذشت پیغمبر ص چنان از مرگ این دونفر اندوهناك بود که کمتر وقت ازخانه بدر شدی و آن سال را (سنة الحزن) نام گذاشت از کثرت اندوه به طایف (۱) سفر کرد وازطایفیان زحمات زیاد دید وبعد از اندکی برگشته (سوده) را عقد نمود

ایمان آوردن رؤسای قبیلهٔ اوس وخزرج ودعوت ایشان از جانب اهل مدینه پیغمبر را به هجرت

جون هنگام حج فراوسید مردم ازهر طرف زیارت بیت الله الحرام آمدند ازانجمله ازمدینه شش نفر ازرؤسای قبیلهٔ خزرج وارد مکه شدند وبه پیغمبر ایمان آوردند وجون بمدینه برگشتند اهل مدینه را که مخلوط ازقبیلهٔ خزرج واوس بودند بدین پیغمبر دعوت نمودند اهالی مدینه قبول کردند وسال آینده ده نفر ازطرف خودشان به نزد پیغمبر فرستاده استدعا نمودند که آن حضرت به مدینه

(۱) پیغمبررا بطایف راه دادند تاخواست مردم را دعوت نماید از شهر بیرونش کردند باسنگش زدند انحضرت مخفی وجوه ازطایف بیرون شد وبحمایت یکنفر سلامت برگشت

هجرت نماید تاباجان ومال اورانصرت بدهند وسولان

مدینه بعد از ورود مکه این معاهده را درعقبه
با پیغمبر به پایان آوردند چون این معاهده مضبوط
شد رسولان مدینه برگشتند کفار قریش ازاینفقره
به هول افتادند وتصور نمودند که پیغمبر اگر بمدینه
برود قوتی پیدا میکنند ومذهب خودرا ازپیش
می برد آن وقت حکما مذهب بت پرستی را پامال
میکنند وسجده وشصت بت قریش را بهم می شکنند
این بود که انجمنی ساختند وازمعاهدهٔ عقبه وهجرت
محمد صلی الله علیه وآله سخن انداختند وگفتند
نزدیکاست پیش ازآنکه محمد به اهل مدینه بپیوندد
ویا صبح کنند مابراوتمام کنیم چهل نفرقسم خوردند
که شب بسرای انحضرت رفته ودرجامهٔ خواب آن
حضرت را مقتول نمایند

پیغمبر صلی الله علیه وآله از تشکیل مجلس شوری
وامضای قتل خود مخبرشده هجرت مدینه را تعجیل
نمود وهمان شب که قصد قتل اورا کرده بودند علی

بن ابی طالب را دررخت خواب خود خوابانیـد
نصف شب بخانهٔ پیغمبر درآمدند علی را درجای وی
خفته یافتند وازاو پرسیدند محمد کجاست علی فرمود
چون شما اورا نخواستید او هم از ملك شما بدر
رفت

﴿ هجرت رسول خدا بمدینه ﴾
﴿ درسال ۶۲۱۶ که اورا ﴾
﴿ سنة الرحیل گویند مطابق ﴾
﴿ ۱۳ سپتمبر مسیحی ۶۲۲ ﴾

روز پنجشنبهٔ غرهٔ ربیع الاولی سیزدهم سـال
بعثت که شش هزار ودویست وشانزده سال ازهبوط
آدم گذشته بود پیغمبر بخانهٔ ابوبکر آمده وهجرت
خودرا اظهار نمود قرار گذاشتند که عبد الله غلام
ابوبکر بعد ازسه روز گوسفندی بریان نموده بادوشتر
پرواری که قبل ازوقت برای این سفر بسته بودند
دردرغار ثور که درنزدیکی مکه وسرراه مدینه است

حاضر نماید * چون شب بمیان آمد پیغمبر وابوبکر از روزنهٔ که بربام خانهٔ ابوبکر بود بی نعلین بیرون شده وباسر انگشتان که علامات پایشان درزمین نماند به غار ثور آمدند بعد از داخل شدن ایشان ازدر غار درختی روئید ودرشاخ درخت کبوتران آشیانه ساخته وبیضه گذاشتند وعنکبوتان دور درغار را پرده های ضخیم تنیدند که گوئی صد سال است پای آدمی به اینجا نخورده چون قریش از رفتن پیغمبر مخبر شدند بمکه واطرافش متفرق شده آن حضرت را می جستند وندا در دادند که هرکس محمد را بگیرد صد شتر مژدگانی می گیرد مردم از پشت سر ایشان تا دم غار ثور رسیدند بهمان غار گمان نبرده واثری نیافته برگشتند

سحرگاه شب سیم که روز موعود بود عبدالله غلام ابوبکر باعامر بن فهیره شتران را دم غار آوردند پیغمبر وابوبکر به یك شتر عبدالله وعامر بشتر دیگر

سوارشده روانهٔ مدینه گشتند

چون این واقعه سمرگشت قریش عزیمت پیغمبررا بسوی مدینه دانستند ندا دردادند که هرکس محمد وابوبکررا مقتول سازد یازده بگیرد دویست شتر عوض خواهد گرفت

سراقة بن مالك پیش دستی نموده بااسب تندرو که داشت ازپی پیغمبر روانشد ودرراه به آنحضرت رسید پیغمبر به اسب سراقه نظرکرد پی اسب از یك نظرمبارك او ازرفتار بماند * سراقه عرض کرد یامحمد اگر اسب من برفتارآید تعهد کردم بتو آسیب نرسانم وهرکس پشت سرتو بیاید مانع باشم حضرت فرمود خداوند اسب اورا رهاند سراقه بعهد خود وفا نموده برگشت وهرکس ازپی آن حضرت میتاخت همه را برگردانید

پیغمبر ازغارثور بیرون شده دربیست ویکروز وارد مدینه شد درمنزل وی که قاعدینه چهار فرسخ

است چهارروز آن حضرت اوتراق کرد تا علی علیه السلام که سه روز بعدازپیغمبر پیاده ازمکه بیرون آمده بود ملحق گردید مردم مدینه چون خبر ورود آن حضرت را شنیدند زن ومرد به استقبال شتافتند پیغمبر بمدینه نزول اجلال فرموده در خانهٔ خالد بن زید منزل نمود وهفت ماه درآن خانه بود وهم دراین سال اول هجرت درمدینه مسجدی ساختند دورش دیوار وسرش بی سقف مردم جمع شده نمازمیکردند واین اول مسجد است که در اسلام ساخته شده بعد ازچندی سرمسجد راباليف خرما پوشیدند که سایه بان باشد وتا آن حضرت زنده بود سقف مسجد را گل آلود نکردند طول مسجد صدذراع وقبله اش بجانب بیت المقدس سه در داشت (درعهد خلفای عباسی مهدی ومأمون بربنا وزینت آن مسجد برافزودند) بعدازاتمام مسجد قرار نماز پنج گانه که هریکی دورکعت بود گذاشته شد و

اذان واقامه درمقدمهٔ نماز معین گردید وصوم سی روزهٔ ماه رمضان واجب گشت

سال دویم هجرت

که پیغمبر صلی الله علیه وآله

مأذون بجهاد گردید

غزوات یعنی جنگهای پیغمبر را که خود حضور داشت بیست وهشت شمرده اند وسریه های آن حضرت را یعنی جنگهائی که آن حضرت لشکر فرستاده وخود حاضر نبوده تجده وشش میگویند از بیست وهشت جنگ که پیغمبر خود تشریف داشتند دونه غزوه بدشمن مقابله ومقاتله نمود * سایرین بمتارکه ومصالحه ویاعدم مقابلهٔ دشمن تمام شد

قوانین حربیهٔ پیغمبر

صلی الله علیه وآله

لشکر اسلام بهر طایفهٔ که مقابل میشدند ول تکلیف به اسلام میکردند اگر طرف مقابل قبول

اسلام می کرد لشکر اسلام به احدی مزاحم نمی شد
ولی هیچ مصادره برنمیگشت واگر قبول اسلام
نمی کردند اگر بت پرست بودند حکماً بایست
مقتول بشوند واگر صاحب کتاب یعنی نصاری و
یهود بودند وقبول جزیه میکردند در امان اسلام
میشدند وهیچ کس مزاحم ایشان نمیشد ورسم
آئین خودشان را درکمال آزادی میداشتند کسانیکه
بعد ازمصالحه عهد میشکستند وشرایط عهد نامه را
برهم می زدند مقتول میشدند درجنگها بدشمن امان
می دادند * رسولان متارکه باعلامات مخصوص آمد
وشد می کردند * کسانیکه بعد ازقبول اسلام بمذهب
اولی رجوع میکردند واجب القتل می شدند

ازقلاع محصوره قطع آب نمی نمودند قتل زنان
واطفال نابالغ هیچ ملت جایز نبود — ودرهیچ
گاه اتفاق نیفتاد

زدن بنخلات ودرخت های نخلستان قدغن بود

مگر درخیبر وطایف که برای حرکات جنگی لازم نمود برای دانستن دوست ازدشمن به هرجنگ کلمات مخصوص مقرر میسد که لشکراسلام را علامت معرفت باشد

هرطایفه که جزیه دادن را قبول میکردند هنگام ادای جزیه مأمور اسلام باتازیانه سرپمی ایستاد ورئیس طایفهٔ جزیه ده بزانو نشسته نقدیه را می‌شمرد * وچنان می‌نشست که سراو محاذی تازیانه می‌گشت

اسب دوانی وشتردوانی را که به اعداد جنگ درکاربود می‌ستود جاسوسان بکاره وهنرمند داشت وازاستعداد لشکرمخالف یا زحرکات شخص منافق همیشه اطلاع کامل تحصیل میکرد

همراهی زنان درجنگها برای پرستاری مجروحین وسقایت لشکر * بنای خندق و ستعمال منجنیق درمحاصره جزٔ اعمالات حربیهٔ آن حضرت است

هیچ گاه درامور واقعه بیرون مجلس شوری کارنکرد مگر درامری که ازخداوند مأمور می‌شد وچنین مأموریت نادربود

﴿ ذکر غزوات ﴾

﴿ پیغمبر صلی الله علیه وآله ﴾

نخستین غزوهٔ (ابوا) است که درسال دویم هجرت واقع شد پیغمبر سعد بن عباده را درمدینه جانشین گذاشت باشصت تن ازاصحاب بقریهٔ ابوا برآمد مردم بنی حمزه ازدرمصالحه بیرون شدند بدون اینکه خونی ریخته شود بعد ازپانزده روز بمدینه مراجعت نمود درعزیمت این جنگ علم سفیدی بادست مبارك خود بسته بعموی خود حمزه داد و این علم اول بود که بافتح وفیروزی دراسلام بسته شد

﴿ دویم غزوهٔ بواط ﴾

بواط اسم کوهیست در چهار منزلی مدینه در ماه

ربیع الاول به پیغمبر خبر آوردند که کاروان قریش با پانصد نفر مرد ودویست وپنجاه شتر از آنجا خواهند گذشت پیغمبر سعد بن معاذه را در مدینه جانشین نموده و علم را به سعد بن وقاص داده از پی کاروان قریش روانه شد و ثری نیافته بی جنك و جدال بر گشت .

﴿ سیم غزوهٔ ذوالعشیره ﴾

خبر آوردند که ابو سفیان با کاروان مکه عازم شام است پیغمبر ابو سامه بن عبد الله الاسد را در مدینه گذاشت و علم به حمزه داده . دویست تن پیاده بر سر راه آمد ثری از کاروان نیافته بر گشتند و در عرض راه . قوم بنی لخم مصالحه نمودند که به همدیگر مزاحم نشوند .

﴿ چهارم بدر اولی ﴾

(بدر) چاهیست در میان مکه و مدینه که زیر (بدر بن مخلد) کنده و به اسم او مشهور شده

به پیغمبر خبر آوردند که (کرز بن جابر) با مردان قریش از مکه بسه منزلی مدینه تاختند و از چراگاه شتران مدینه‌را برده حضرت لوارا به علی علیه السلام داده و از پشت قریشیان بیرون شد اثری نیافته برگشت .

پنجم جنگ عبدالله بن حجش

ین حش بی حضور پیغمبر بوده ولی چون قابل ذکر است ما در ذیل غزوات می‌نویسیم و آنچنان بود که غرهٔ رجب رسول خدا پسر عمهٔ خود عبد الله‌را نصف شب نزد خود خوانده کاغذ سربسته به عبد الله سپرد و فرمود چون سه روز بسوی مکه راه سپردی صحیفه‌را باز کن و هرچه نوشته‌ام عمل نما و فرمود دوازده تن از مردان مجرب رفیق راه بردار عبد الله بی تعویق روانه شد چون بمقام معهود رسید کاغذ را گشاد و خواند دستور العمل خودرا دریافت حضرت نوشته بود

که در بطن نخله منتظر باش کاروان قریش که از طایف به مکه خواهند رفت ناگهان برایشان حمله کن خودشان را مقتول و مالشان را منهوب ساز و با تعجیل برگشته وارد مدینه شو عبد الله منتظر شد تا کاروان برسید بورود کاروان مکیان ایشان را شناختند و لکن عبد الله و رفقایش چنان وا نمودند که سر خود را تراشیده بزیارت عمره میروند این غوض کاروانیان را بغلط انداخت شترها را ول کردند مشغول طبخ شدند که مسلمانان ناگهان بر ایشان ریختند عمرو بن الحضرمی را کشتند و باقی کاروانیان بگریختند عثمان بن عبد الله و حکم بن کیسان را اسیر نموده و غنیمت زیاد در ربوده به مدینه برگشتند در این جنگ قانون خمس برقرار شد آنچه عبد الله آورده بود خمس او را برگرفتند و بقی را بر مجاهدین قسمت کردند و همچنین قانون جاهلیت که رجب از ماههای حرام بود و

در آن ماه جنگ جایز نبود باطل گردید . مردم مکه بعد از استماع این خبر فدیهٔ اسیران را جمع کرده بخدمت پیغمبر فرستادند رسول خدا فرمود حکم و عثمان را بفرستادگان قریش پس دادند

پنجم غزوهٔ بدر کبری

چون ابو سفیان با چهل تن از تجار قریش از شام بمکه مراجعت می نمود مخبران پیغمبر این خبر را به پیغمبر آوردند رسول خدا بعزم گرفتن کاروان مصمم گشت و از آن سو چون ابوسفیان بمنزل بدر آمد از مجد بن عمر جهنی خبر گرفت و معلوم داشت که جاسوسان مدینه از آمدن کاروان مخبر شده اند بی درنگ بطرف شام بر گشت و چاپاری بشتر رونده بمکه فرستاد تا قریش باستقبال کاروان آیند و ایشان را از حملهٔ محمدیان برهانند بعد از فرستادن چپار ابو سفیان راه خود را بگردانید و از کنار دریای احمر کاروان را بجده

برده و بمکه رسانید تا رسیدن کاروان بمکه معارف قریش بعد از ورود چهار هزار نفر مرد جنگی براه مدینه در شتاب شدند

پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر بن مکتوم را در مدینه خلافت داده با سیصد و چهارده تن از پی کاروان قریش روانه شد و در منزل بدر به لشکر قریش بر خورد هر دو لشکر در مقابل یکدیگر شب را بروز آوردند چون صبح شد پیغمبر خود صفها راست میکرد و عدد قلیل جمعیت خود را در مقابل عدهٔ کثیر مکیان که اکثر سواره و مسلح بودند به نظام میداشت و حقارت لشکر خود را نظر میکرد دست خود را بدعا برداشت گفت خداوندا اگر این معدود قلیل امروز فتح نکنند سلامی که من بدین تو آورده‌ام پامال خواهد بود آن قدر دعا کرد که ردای مبارکش ز دوش افتاد و مژدهٔ فتح را ملهم گشت بعد از آن باز به

ترتیب صفوف مشغول گشت یکی از اعراب در صف کج ایستاده بود پیغمبر صلی الله علیه وآله با چوب نازك که در دست داشت بسینهٔ او تکان داد و فرمود ای سیاه راست بایست عرب گفت یا محمد مرا عبث رنجه ساختی هم اکنون قصاص بده پیغمبر چوب را بدست عرب داد و سینهٔ مبارك خود را گشاد عرب سینهٔ آن حضرت بوسید و بر جای شد بعد از آراستن صفها پیغمبر در پیش روی لشکر اسلام ایستاده مضامین آتیه را نطق فرمود

﴿ خلاصهٔ نطق آنحضرت که بعربی خطبه گویند ﴾

ای گروه اسلام من شما را بعملی دعوت میکنم که خدا امر نموده و از کاری باز میدارم که خدا نهی فرموده کار خدا حق است و راستی را دوست میدارد شما الآن در موقعی ایستاده اید که هر کس شایستهٔ این مقام حقایت نمیتواند بشود خوف را از دل دور کنید و به شدائد صبر نمائید که خدا

و پیغمبر با شما است هرچه خدا بشما وعده نموده حق است و قول او برحمت و مغفرت شما صادق است ما در ظهور خود بخدا امید بسته ایم و به او تعالی متمسک شده ایم و توکل نموده ایم و بطرف او رجوع خواهیم کرد و او ما را و همهٔ مسلمین را خواهد بخشید

بعد از ادای خطبه به قریش کس فرستاد و پیغام داد که من با شما در پی جنگ نیستم مرا با عرب دیگر بگذارید اگر دفع آنها را کردم فخر شما است و اگر آنها مرا دفع دادند شما بی زحمت به آرزوی خود خواهید رسید قریش از این گفته ها بر شوریدند و مشغول جنگ شدند جنگی سخت واقع شد هفتاد تن از قریش مقتول گشت عمرو بن عبدود معروف زخمدار شد از جملهٔ مقتولین ابو جهل و عتبه و شیبه بود سی و پنج تن از معارف اسیر کشتند و دویست و پنجاه شتر غنیمت مسلمین آمد

از لشکر پیغمبر چهارده تن مقتول و شهید شدند
علی علیه السلام یك تنه چندین نفر را مقتول
ساخت از آن جمله عاص بن منبة بن حجاج بود و
شمشیر عاص که ذوالفقار نام داشت بدست علی علیه
السلام افتاد و همان ذوالفقار مشهور است که در
ترویج اسلام مردان بکشت و خونها بریخت پیغمبر
بعد از این فتح بزرك که در آن ضعف اسلام بسیار
بکار بود به مدینه مراجعت نمود و به هر یك از
اسرا که از آن جمله عباس بن عبد المطلب که عم
پیغمبر بود فدیه در خور استطاعت مقرر فرمود
گریختهگان قریش تا مکه عنان نکشیدند چون
خبر قتل و اسر معارف قریش بمکه رسید
شورش برخاست و از هر خانهٔ آواز نوحه بر آمد
هر کس فدیهٔ اسیر خودرا بدرگاه پیغمبر فرستاده
اسرارا پس گرفتند

غزوهٔ بنی قینقاع در سال دویم هجرت

قبیلهٔ بنی قینقاع موسوی بودند با پیغمبر معاهده داشتند که بمسلمین خلاف نکنند و اگر جنگی پیش آید از دشمن مسلمین حمایت ننمایند و رعایت مسلمانان را بکنند روزی زن مسلمهٔ به بازار بنی قینقاع آمد. در دکان زرگری نشست مردی از یهود پیراهن او را چنانکه خود ندانست پیره نمود و عقد زد یعنی گره نمود زن بی خبر چون برخاست که برود پشت بدنش عریان شد یهودیها خندیدند مسلمانی به آن یهودی حمله کرد یهودیها جمعیت نموده همان مسلمان را کشتند پیغمبر بعد از شنیدن واقعه رؤسای ایشان را طلب کرد و فرمود چرا نقض عهد میکنید و از حد خود تجاوز مینمائید شما از قریش بیشتر نیستید آنچه به قریش کردم بشما نیز توانم یهودیها پاسخ پیغمبر را وقعی نه نهادند رسول خدا آهنگ جنگ ایشان

نمود آنها را در قلاع خویش به محاصره انداخت بعد از پانزده روز بعنوان متارکه قلعه را تسلیم نمودند اراضی واموال ایشان غنیمت لشکر اسلام گشت و خودشان از خاك حجاز به مملکت شام هجرت نمودند . وهم در این سال قبلهٔ مسلمین از بیت المقدس که در بدو اسلام به آن جانب بود بطرف مکه بر گشت و این روز دوشنبه پانزدهم رجب بود و اول نماز پیغمبر بسوی مکه نماز عصر بود .

﴿ غزوهٔ سویق در سال دویم هجرت ﴾

چون ابوسفیان از بدر راه خود را بر گردانیده با کاروان از راه کناره بمکه آمد و بعد از و کشتگان جنگ بدر رسیدند با دویست نفر قسم خورد که تا مکافات بدر را از پیغمبر نکشند از پای ننشینند و با زنان ملاقات نکنند و با حلیفان

خود ابلاغ نمود تا بعرض عریض که در سه
میل مسافت مدینه ست برسد و در آنجا دو نفر
از مسلمین را که زراعت میکردند گرفته مقتول
ساختند و بهمین قدر اکتفا نموده به مکه بر
گشتند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که پیش از وقت از
حرکت ابوسفیان اطلاع بود و دویست تن به
استعجال سوار شده بود و سفیان برای اینکه
تا زودکار را که زحمت بجهت تعجیل می کردند
مشغول نه جنگ کرد نتیجه‌ای نداد و آذوقه
را که داشتند دور و د بیند زند لشکر پیغمبر با
دنبال دو حتی به حمله نمود و از میان به
رفتند . روز پنجم رسید بدون خون یعنی خونی
ریخته و کسی گرفته گردد برگشته وارد مدینه
شدند .

غزوهٔ قرقرة الکدر

قرقرة نام آبیست در سه منزلی مدینه رسول خدای را مسموع افتاد که جماعتی از بنی غطفان و بنی سلیم برای خونخواهی قریش و مکافات بدر میخواهند به مدینه شبیخون آورند رسول خدا عبد الله بن مکتوم را در مدینه گذاشته رایت جنگ را به علی علیه السلام داده و با دویست تن از اصحاب سه منزل را دو روزه طی کرده وقتی به قرقره رسید که اولاد غطفان و بنی سلیم اموال و مواشی خود را برجا گذاشته و خودشان از بیم رسیدن پیغمبر گریخته بودند اصحاب به هر طرف در جستجو شدند و اینها را نیافتند پانصد شتر آنها را گرفته بمدینه برگشتند بعد از وضع خمس به هر نفر دو شتر قسمت رسید



سال سیم هجرت که او را سنة التمحیص گویند

در این سال اول غزوهٔ غطفان واقع شده که غزوهٔ ذی امر و غزوهٔ انمار نیز گویند غطفان نام جائیست از نواحی نجد چون به سمع پیغمبر رسید که در (ذی امر) گروهی از بنی ثعلبه و محارب به اغوای دعثور بن حارث جمعیت نموده اند که به اطراف مدینه تاختن کنند آن حضرت بعد از استماع این خبر با چهار صد نفر به غطفان رفته دعثور و جمعیت او را پراکنده یافت سب را در غطفان ماند دعثور بخدمت آن حضرت آمده و قبول اسلام نمود و برگشته بمدینه آمدند . و هم در این سال ام کلثوم دختر پیغمبر را به عثمان بن عفان دادند و در نیمهٔ شعبان حفصه دختر عمر بن خطاب و در نیمهٔ رمضان زینب بنت خزیمه را رسول خدا برای خود عقد نمود

غزوهٔ نجران

به پیغمبر صلی الله علیه وآله خبر آوردند که جماعت بنی سلیم در نجران جمعیتی نموده اند و خیال فاسد دارند رسول خدا با سیصد نفر به بنی سلیم تاخته و ایشانرا پراکنده و متفرق یافته بعد از ده روز بی آنکه جنگی واقع شود برگشته بمدینه آمد

غزوهٔ احد

بعد از جنگ بدر چنانکه گفتیم مشاهیر قریش بعضی مقتول و برخی اسیر گشتند و اسرا فدیه داده آزاد شدند ابو سفیان در مکه مردم را جمع نموده و گفت راه تجارت ما که فقط ممر معیشت ما ست بروی ما بسته شده و اگر کار چنین بگذرد یکجا سنگینی ما از نظر اعراب در افتد فقیر ما بشتر گردد و شهر ما خراب شود با این ترهات اکابر قریش را در دفع پیغمبر یکدل نموده قسم خوردند و عهد نمودند که تا محمد و محمدیان

دست بیاورند از پای ننشینند کس به نواحی
مکه فرستاده اعراب بادیه را به امداد خود دعوت
نمودند در اندک مدت در مکه پنج هزار نفر جمع
شده هزار و هفتصد نفر سواره و سه هزار شتر و
دویست اسب حاضر ساختند از آن جمله هفتصد
نفر زره پوش بود پانزده نسوه برای نسوان
ترس شدند که وجود زنان در میان لشکر
موجب استقامت مردم در جنگ است

از اشراف قریش ابوسفیان ، اسود بن مصاب ،
جبیر بن مطعم ، صفوان بن امیه ، و خالد بن ولید

حضرت نامه‌را گرفت و به نامه آور فرمود که این
رازرا به هیچ کس مگو و خود پیغمبر این خبررا
مخفی بداشت که لشکر اسلام نشنوند و سخن را یك
برده اضافه کرده مردم را متوحش نکنند حباب بن منذر
را برای تحقیق نامهٔ عباس بیرون فرستاد که از حرکت
قریش و کم و کیف عده و عدد ایشان خبر صریح
بیاورد و خود مشغول تدارك و جمع آوری لشکر
گردید حباب برگشت و چنان خبر آورد که با کتاب
عباس راست بود پیغمبر اصحاب را جمع کرده
شوری نمود بعضی تحصن مدینه‌را رای زدند بعضی
مقابله و مقاتله‌را پسند کردند بالآخره طرف داران
جنگ اکثریت پیدا نموده پیغمبر با اکراه تام قبول
نموده عزیمت جنك‌را مصمم گردید اصحاب عرض
کردند یا رسول الله در هر صورت فتح با ما است
حالا که قریش ما را در یك گوشهٔ حجاز آسوده
نمیگذارند میجنگیم اگر کشتیم جهاد در راه خداست

عوضش فخر دنیا و بهشت آخرت است و اگر کشته شدیم فیض شهادت است باز نیک نامی این جهان و نعمت جاودانی عقبی را تحصیل کرده‌ایم

آن حضرت از مجلس برخاست بحجرهٔ خود داخل شد زره پوشید و تیغی حمایل فرمود و سپری از پس پشت انداخت و نیزهٔ بدست گرفت و بیرون آمد فرمود اکنون بنام خدا بیرون شوید اگر صبر کنید ظفر خواهید یافت بالجمله پیغمبر با سه بیرق و هزار نفر مجاهد که در میان آنها دو نفر سواره یکی پیغمبر و یکی ابو بردة بن دینار اوسی بود وصد تن زره پوش داشتند روانهٔ احد گردید و در آنجا تلاقی مکیان واقع گردید شب را در مقابل هم اردو زدند روز شنبه هفتم شوال از طرفین صفها راست شد پیغمبر آرایش لشکر را خود ترتیب داده و لشکر اسلام را چنان بداشت که کوه احد در قفا و جبل عینین در

صرف حب و مـــيه در پیش روی ماند و چون
در کود عینــین سکافی بود که اکر دسمن حواسی
ز ههای اسـکر پیعمبر تواسته برامد ٠ پیعمبر
صلی الله عاه و آله عبد الله بن عمر بن حرام را با
پنجاه تن مأمور نمود که دردم سکاف باسند و عبور
دسـ ـر را مانع وند ٠ بر فتح و سکست اسـکر
سلام ز جای حرد حرا ـ ـــ و فرمود سا
ـ جا ی حود بسمد بر حـه فـوب متحرکه عنمب
نید شما هم ٠ ٠ب ٠ب ٠وی حود ر حو هـــد
کردت ٠ ـ ر ـ ٠ـمـــ و ٠ یـسر و فب و یس
حب سکر را بیا اسب

راس روی ٠ ٠ ـب سرولـ مکمر که عل
ـ ـدب ـ لی د بو٠ ٠ از و ٠صرب ٠محواسد
ر ـ حـ ـ ر ٠ ت ٠ر ٠ر ٠ل ٠صب نمودند
ر ـــ ـ ـ کسـ مرد ترعمب حـ ـ
ن ـ ٠ ٠ ٠ ب کرد ر ٠حدا مرداه حب

بکشید در راه غیرت مردانه کوشید که زنان حاضر اوردو اسیر نشوند و انتقام بدر را امروز باید از محمد کشید و عوض مقتولین قریش خون او را ریخت .

[illegible] ملاحظه شوی و ترتیب صفوف و دستور العمل های جنگی در پیش روی لشکر اسلام ایستاده و شوراء صف نموده گفت [illegible] .

[illegible]

کنید که فتح وظفر در اتحاد واتفاق است هیچکس
نمی میرد مگر اینکه روزی آخر او قطع شده باشد
شما مؤمنین باتعداد افراد خود را مثل یکنفس
بدانید وهرکس دیگری را بخود عضو حساب نمائید
وصدمهٔ هرعضو را برای عضو دیگر لازم شمارید
طرفین بهم دیگر درآمیختند چنان جنگ صعب
برخاست که تاآنگاه کم دیده شده بود مسلمین
مخنان پیغمبر چنان بهیجان آمده بودند که هریك
چون شیر غضبناك از هزار مرد باك نداشتند مردانه
کوشیدند واین معدود ازجان گذشته لشگر ورینه را
ازجای برکندند مکیان خودشان را فراری وانمودند
اموال واثقال خودشان را میریختند که لشگر اسلام
مشغول جمع آوری باشند وازپشت سر ایشان شتاب
نکنند ازآن طرف عبدالله عمر که دردم شکاف
عینین بود بوجود تاکیدات پیغمبر چون قریش را
گریزان واسلامیان را از عقب ایشان تازان دید

بخیال اینکه غنیمتی بدست کنند ده نفر دم شکاف گذاشته خود بمیدان جنگ آمد خالدبن ولید که بادویست تن از مکیان میخواست ازشکاف بگذرد ووجود کماندار ن عبدالله مانع بود حمله آورده از شکاف بگذشت وبرپشت سر لشکر اسلام آمد و ز پیش روی گریخته گان قریش که عمداً وبفرار نهاده بودند که برلشکر اسلام فریب دهند وصفوف آنها ر برهم زنند برگشتند لشکر اسلام ر بمیان گرفتند بر هر طرف شکست وحشت بلشکر اسلام فتاد وشخص پیغمبر درمعرض خطر بودچه برده نفر ازمخلصین بیشروی پیغمبر ایستادند وحمله دشمن را ازوجود آنحضرت دفع میدادند ینکه نوعی قریش هجوم ورده که حافظین پیغمبر یك درجه بل بیت نفر می جنگید پیغمبر تنها ماند مصعب سنگی چنان بینه حسن بر سر وروی آنحضرت آمد وسرمبارکش را زخم نموده چون برنخ عتبة بن ابی وقاص سنگی بران حضرت

برآمد و دندان زرین او را بشکست و بر آنحضرت حمله نموده شمشیری بر پهلوی مبارکش حواله نمود پیغمبر دوزره پوشیده بود شمشیر عتبه کارگر نیامد ولی از سنگینی اسلحه و کوفتگی اندام از اسب بیفتاد و درون چاهی فرود آمد که در جنگ گاه کنده و سرش را خاك پوشیده بودند پیغمبر خواست برخیزد نتوانست [illegible] عتبه می خواست سر دیگر بزند حاطب [illegible] بداند رسیده و دستش را با شمشیر عتبه [illegible] دستش بریده شد عتبه فریاد کرد که پیغمبر را کشتم و اسب آنحضرت را برداشته روانه شد علی بن ابو طالب [illegible] چون شیر غضبناك دوید [illegible] پیغمبر [illegible] [illegible] صحیح [illegible] [illegible] دیگر [illegible] رئیس [illegible] آوردند [illegible] اسلام که پیغمبر [illegible] [illegible] [illegible] کس [illegible] [illegible] پیش روی پیغمبر بود [illegible] اشکر را دفع میکرد دو [illegible]

ابطال رجال قریش را مقتول ساخت دراین بین ابو دجانه رسید پیغمبر فرمود خودرا بکشتن مده من من بیعت ترا پس دادم هرجا خواهی برو بودجانه قبول نمود ومشغول جنگ شد علی علیه السلام هشتاد زخم برداشت زیاد بی حال بوده وخود بر روی خود را برتافت چون اصحاب ازحیات پیغمبر آگاه شدند از صراف میدان آمدند ودرسر آن حضرت جمع شدند علی علیه السلام سر خود را پر آب کرده آن حضرت روی خود را شست وچون کار ... صورت نمی گرفت برای تجسس به ... بر آمدند لشکر قریش خواستند دل ره ... ... احد را ... کنند و ... ... جمع ... لشکر سلام پیش دستی نمودند ... قریش را دفع دادند ... ... را بردند ... ... بر آمده ومشغول ... شدند قریش چون ... ...

جنگ آن معدود از جان گذشته را که درسنگرهای طبیعی بلندیهای کوه متحصن شده بودند جایز ندیدند وازانجا برگشته بمیدان جنگ آمدند شهدای اسلام را گوش ودماغ بریدند وشکمهاشان را بدریدند مرده هارا بپای لگدکوب کردند ابوسفیان نیزهٔ خود را بدهن حمزهٔ شهیدکه عم پیغمبر بود بگذاشت واستهزا نمود که بچش طعم نیزه را بعد از همهٔ این تفضیحات که سندات معتبر وحشت وجاهلیت قریش است برگشتن مکه را مصمم گردیدند وحشی قاتل حمزه را ازپیش رو بمکه فرستادند که مژدهٔ فتح احد را برساند ابوسفیان چون کار مراجعت راراست کرد بزیر کوه احد آمد وآوازداد که محمد مرده است یازنده پیغمبر فرمود جواب ندهند ابوسفیان بازصدا نمود که ابوبکر وعمر مرده اند یازنده باز جواب ندادند ازانجا برگشت بمکیان گفت که محمد وهم ابوبکر وهم عمر هرسه مقتول شدند

چون قریش آمادهٔ مراجعت شدند حضرت فرمود نگران باشید اگر مکیان به اسب سوار شدند به تاختن مدینه می روند واگر بشتر سوارشدند بسوی مکه میروند چون متوجه شدند دیدند بشتران خود سوار شده وسوی مکه براه افتادند بعد از رفتن قشون قریش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از کوه پائین آمده بمیدان جنگ شد مقتولین را ملاحظه میکرد بحمزه عموی خود گریه نمود عبای خودرا برزیرش انداخت واورا سید الشهدا لقب داد و بعد ازآن حکم نمود شهدا را مدفون ساختند

چون خبر حیات پیغمبر وبرگشتن قریش بمدینه رسید زوجات آن حضرت باشکرگاه آمدند فاطمه علیها السلام آب آورده چون سر آن حضرت را بشست وزخمش را به بست وروانهٔ مدینه شدند

بنی قریضه که درمدینه ساکن بودند وباپیغمبر معاهده داشتند که خلاف برمسلمین ننمایند . چون شنیدند که لشکر اسلام از قریش شکست یافت و پیغمبر مقتول شده جمعیتی نموده بحرم خانهٔ پیغمبر تاختند پرده‌گیان حرم را محاصره انداختند و درپی غارت بودند بعد ازاطلاع ازحیات پیغمبر ص دست بازداشتند پیغمبر ص . چون نقض عهد آنها را شنید وبرجسارت آنها مخبرشد پیغمبر آنهارا بوقت دیگر گذاشت واین بود که درجنگ بنی قریضه که تفصیلش خواهد آمد محمد ص آنهارا به حکومت سعدبن معاذ چون گوسفند درمدینه سربریدند

بعد ازورود مدینه بخیال افتاد که مباداقریش پشیمان شوند وازراه برگشته آهنگ غارت مدینه نمایند درین ساعت فرمود که درمدینه ندادردادند فردا بگاه باید پشت سرد شمن راه بگرفت وهمهٔ اهل مدینه ازرخمی وتندرست باید حاضراردو

باشند چگونه که فرمان شده بود قشون جمع شده وازپشت سرمکیان پی گرفته تا بمنزل حمراء الاسد رسیدند شب بود پیغمبر فرمود نزول نموده وامر داد که درصحرا درپانصد جا آتش بسوزانند تا از دور علامت بزرگی لشکرگاه بشود وبلشکرگاه قریش جاسوسان فرستاد که از خیال آنها خبرآورد ازآن سو چون قریش ازغارت نمودن مدینه پشیمان شده بودند قرارگذاشته بودند که برگردند کار محمدیان را بکلی تمام نمایند ومدینه را قتل وغارت کنند دراین خیال بودند که رسیدن قشون اسلام ازپشت سرآنها معلوم شد تصور کردند که امداد بزرگی ازاطراف به پیغمبر رسیده ودانستند که پیغمبر درحال حیات است ازصرافت غارت مدینه افتادند و رو بمکه بتعجیل وشتاب شدند

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از یک سه روز درانجا اقامت فرموده وازطرف قریش آسوده شد

برگشته بمدینه آمد موورخین این بیرون شدن پیغمبر را باسم غزوه حمرأالاسد علیحده ذکر نمودند ولی فی الواقع متم جنك احد است جنگی دراین عزیمت واقع نشد باین سبب ما اورا ضمیمهٔ جنگ احد ساختیم

وقایع سال چهارم

وآنرا سنة الترفیه گویند

دراین سال غزوهٔ بنی النظر واقع شد وهم دراین سال خمر برمسلمین که تاانگاه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مینوشیدند حرام گشت پیغمبر صم ازبنای بعثت خود این عمل شنیع را مذمت می‌نمود تااینکه در سال چهارم هجرت اول زجانب خدا آیهٔ شریفه باین مضمون نازل شد

که یامحمد ص از تو از خمر وقمار سؤال میکنند

بگو که درآنها گناه عظیم است ومنفعتی است برای مردم اما گناه آنها از نفع آنها بزرگتر است ﴾

بعد از نزول این آیه مردم فهمیدند که بزودی خمر حرام خواهد شد تا اینکه آیت دویم از خداوند رسید باین مضمون

﴿ ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بخدا در حالت مستی بنماز نزدیك نشوید ﴾

بعد از آیهٔ دویم بعضی بی ادبیها از اصحاب در حالت مستی سرزد به پیغمبر صم شکایت آوردند این بود که آیهٔ سیم نازل شد به این مضمون

﴿ ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بتحقیق خمر وقمار وبتها که سرپا داشته اید وتیرهای فداح که بدان قمار میبزید نجس واز اعمال شیطان است از آنها دور شوید تا رستکار باشید

وشرب خمر برمسلمین حرام گردید چون عمر حرمت خمر را شنید گفت خلاص شدیم همه بول

می‌رفت وهم عقل زایل میشد بعد از این حکم احدی مباشر شرب خمر نگشت نه درظاهر ونه در باطن وبالباس خمرآلود تقرب نماز حرام گردید



وقایع سال پنجم که اورا سنة الزلزال گویند

دراین سال جنگ مریسع وبنی المصطلق واقع شد مریسع نام جاهیست که بنی المصطلق درسر او فرود می‌شدند مصطلق لقب جذیمة بن سعد است واینان شعبهٔ بنی خزاعه هستند

ازپدران همین جذیمه ربیع بن حارث اول کس است که دین اسمعیل را درمکه برهم زد به بام کعبه بت بر نشاند نامش را هبل گذاشت

پیغمبر صم محض دانستن خیال بنی المصطلق بریدة بن الحصیب را بمیان ایشان فرستاد که دل آنهارا

بازداند بریده برایشان سفر کرد مقدم او را گرامی
داشتند وازهر دو سخن آورده ازپیغمبر اظهار کراهت
ورنجش نمود وگفت اگر شما در دفع محمد خیالی دارید
تن باز کنید من باقوم خویش بشما پیوندم وکار
جنگ را ساز کنم بنی المصطلق عداوت پیغمبر را
که در دل داشتند به بریده مکشوف ساختند بریده
از کار جمعیت نموده بمدینه آمد وپیغمبر را ازعداوت
بنی المصطلق مستحضر ساخت پیغمبر ص ابو ذر
غفاری را درمدینه گذاشت روز دوشنبه دوم
شعبان عزیمت مریسیع نمود بنی المصطلق را اول
بکیش سلام فرمود و کفارتن به حکم جنگ شدند
ده تن از بزرگان ایشان مقتول وبسیاری مجروح
واسیر شدند دو هزار شتر وپنجهزار گوسفند غنیمت
لشکریان اسلام گشت حضرت خمس غنایم را وضع
نموده باقی را دو سهم اسب را ویك سهم به پیاده‌ها
قسمت کرده وبافتح وفیروزی مراجعت فرموده

وارد مدینه شد اسرا بعد از قبول اسلام آزاد شدند

وهم در این سال

غزوهٔ خندق پیش آمد

و آن چنین بود که یهودیهای ساکن مدینه و مردمی قریظه که برهم شکسته و در نواحی مدینه متوطن بودند بپیغمبر دل بد ساختند واز خساراتی که در جنگ خیبر به پرده گان حرم نبوی کرده بودند متوحش میماندند [illegible] میرسیدند از میان خودشان جماعتی بمکه فرستادند ابوسفیان را ترغیب دادند واو که رئیس قریشیان بود بمحاربت پیغمبر و [illegible] تحریص نمودند ابوسفیان بجمعیت زیادی از اعراب جنگجو روانهٔ مدینه گردید [illegible] وی قریظه [illegible] می‌پرستند [illegible] دو

نزدیکی مدینه لشکر ابوسفیان بده هزار بالغ شد
پیغمبر صلعم چون از حرکت ابوسفیان وتعداد لشکر و
مخبر شد

زنان واطفال را در حصن بنی حارثه که از سایر
استحکامات مدینه محکم تر بود جای داد وعبد الله
بن مکتوم را درمدینه خلافت داده مجلس مشاورهٔ
بزرگی تشکیل فرموده بتحصن ومقاتله و [illegible]
با [illegible] ای [illegible] مشورت نمود اکثریت آرا در تحصن
ودر سنگری معقول پیغمبر [illegible] و صلاح دید
سلمان فارسی که زمانی زردشتی بود و [illegible]
خود شرکت نموده در مدینه شرف اسلام [illegible]
شده [illegible] ودور شهر
خندق حفر کردند

روزی که تمام [illegible] خندق میکردند [illegible]
[illegible] طرح [illegible]
کوه احد [illegible] مدینه [illegible]

دفع عمق خندق برآوردند باینکه درمدینه گرانی
بود وآذوقه کم یافت میشد مردم باشکم گرسنه شب
وروز خاك میکندند ودرپشت خود بالا میکشیدند
بعرض یکماه حفر خندق را تمام نمودند پیغمبر
شبروز برای ترغیب مردم وتالیف قلوب ایشان
که کار بر سختی دارند بر خویش میکرد مقارن
تمام حفر سپاه قریش برسیدند ومردم مدینه
بتحصن ... مشغول دفع گردیدند هر روز حمله
قریش را مردانه دفع میدادند تا روزی عمرو
بن عبدود بن قیس بن عامر که پهلوان نامدار بود
اسب خودرا برجهانیده بمیان خندق آمد ابوسفیان
همه بر وی درکنار خندق بودند عمرو مبارز
میطلبید و آواز میداد که کجایند مردان مهاجر و
انصار ... و ... جنگ شیر چون پهلوانی عمرو
مشهور بود همچکس جرئت مبارزی او را نمی کرد
... ... وخود ستائی مینمود علی علیه السلام

مگر عرض وخواهش اذن جنگ نمود پیغمبر ص
فرمود یاعلی عمرو بن عبدود است که تنها هزار
نفررا کفایت کند علی ع عرض کرد یارسول الله
اگر خواست خداودعای تو بمن باشد از عهدهٔ عمرو
برایم پیغمبر ص علی را دعا فرموده واذن داد
علی ع پیاده بخندق آمد گفت یاعمرو من شنیده‌ام
که هرکس از تو سه چیز خواهش کند یکی را قبول
میکنی عمرو گفت چنین است . علی ع فرمود
بیا قبول اسلام کن عمرو گفت این یکی نمی‌شود علی
فرمود پس بیا دست از جنگ بردار * گفت
چون درجنگ بدر زخم خورده‌ام تا که مفر آن
زخم را نزده‌ام دست از جنگ نکشم پس علی ع
فرمود پس من که پیاده‌ام تو هم پیاده شو تا باهم
بجنگیم " عمرو گفت این را قبول میکنم " وگفت
یاعلی من با پدر تو آشنا بوده‌ام تو هنوز طفلی ومن
هشتاد سال دارم نمیخواهم چون ترا بزنم تو من

جنگ نکن برو دیگری را بجنگ من بفرست *
علی ع فرمود این سخنان کودکانه از پیری چون
تو شایسته نیست از اسب پیاده شو با من رزم بساز
خودستائی شیوهٔ مردان نباشد * عمرو از سخن
علی ع برآشفت از اسب پائین آمد اسب خود را
پی نمود واز شدت غضب شمشیر خود را بر فرق
مبارک علی ع چنان بکوفت که سپر او را دو نیمه ساخت
در سرش نشست و خون بریخت علی ع خود را
نگاه داشت و شمشیر خود را کشیده به پی عمرو نزد
وقلم کرد عمرو بیفتاد پی بریدهٔ خود را بر داشته
بجانب علی ع براند علی ع برجسته بر سینهٔ او
درآمد * عمرو گفت یا علی بجای خبی بانشدی
برآمدی سرم بر لباس مرا مکن وبدن مرا عریان
مکن * فرمود چنین کنم سرش ببرید ودست
خود بالا نموده تکبیر گفت پیغمبر ص آواز علی
به سجده افتاد و خدا را شکر نموده بعد از عمرو سه

نفر از دلیران قریش بخندق آمدند علی ع هر سه تن را مقتول ساخت واین اول فتح لشکر اسلام و آخر شکست لشکر قریش درمحاصرهٔ مدینه بود بعد ازآن احدی اقدام جنگ نمود علی ع از خندق بالا رفت سرعمرو را بخاکپای پیغمبر ص انداخت پیغمبر ص روی آن حضرت را بوسه داد وفرمود یاعلی عمرو را کشتی اسلام را زنده کردی

چون امتداد ومحاصره پانزده روز کشید قریش کاری ازپیش نبردند وتنگی آذوقه اهل مدینه را سخت رنجه میداشت پیغمبر ص خواست کارقریش را باحکمت بسازد ودرمیان لشکر ایشان تفرقه بیندازد نعیم بن مسعود غطفانی را که در میان قریش بود و اسلام خود را مخفی میداشت بنزد خود دعوت نمود ومأمور فرمود که میان قریش و بنی قریظه نزاع بیندازد واختلاف کلمه پدید آورد نعیم باشکرگاه برگشت ومأموریت خود را بکمال

کفایت به انجام رسانید اول نزد بنی قریظه آمد
گفت می‌بینید که قریش کاری از پیش نبردند و
مدینه را فتح نکرده برمیگردند شما بنی قریظه که
در دور مدینه ساکن هستید میدانید محمد ص بعد از
برگشتن قریش بر سر شما چه می آورد بشما آن میکند
که آتش سوزنده بخاشاک میکند پس بهتر است که
... از ابوسفیان چندین گروگان بخواهید که اگر
... از برگشتن آنها مسلمین آهنگ شما را بکنند بشما
امداد بدهند و در آینده به اطمینان مال وجان شما
خیانت ننمایند از انجا برخاست نزد ابوسفیان آمد
گفت جماعت بنی قریظه بمحمد سرخورده اند و در
سر پرده بزرگ کرده اند درپی فتنه وساخته هستند
میخواهند از شما چندین گروگان بگیرند به نزد او
بفرستند و زانت گردن شما یکسره شود وگرنه با اهل
مدینه بر شما بتازند ابوسفیان هیچ نگفت وخواست
حقیقت حال را بداند بنزد بنی قریظه کس فرستاد

واخبار نمود که کار محاصره طول کشید فردا بگاه
باید حاضر جنگ باشید واز جان ودل در فتح شهر
کوشش نمائید بنی قریضه بفرستاده گفتند که فردا
شنبه است ما نمی توانیم بجنگیم واگر روز یکشنبه هم باشد
تا از قریش چند تن گروگان بما ندهند ودر آینده
بحفظ مال وجان ما از لشگر اسلام ضمانت نکنند جنگ
نخواهیم کرد چه اگر کاری از پیش نبرند ومراجعت
مکه نمایند محمد دمار از روزگار ما برآورد وچون این
خبر به ابوسفیان رسید قول نعیم درست شد گفت
یهود بما را نه گروگان میدهیم ونه ضمانت میکنیم
ونه در آینده کمك میکنیم میخواهند از لشگرگاه
در روند یهودان نیز از گفته های ابوسفیان بر صدق
قول نعیم یقین کردند همان شب که اوسط پائیز بود باد
خنك شدیدی برخاست وچنان طوفان شد که
چادرهای مکیان بر زبر هم فرود آمدند ودیگهای
مردم بر بالای آتش برگشته صحرا پرا کنده نمود

قریش به هول افتادند و از زیستن خودشان در محاصرهٔ مدینه چنان متوهم و پریشان گردیدند که همان شب کوچیده روانهٔ مکه شدند و بنی قریظه بمساکن خویش برگشتند چون خبر مراجعت قریش را به پیمبر آوردند آن حضرت فرمود این آخر رفتن ایشان است دیگر بجنگ نخواهند آمد و ما از پی ایشان خواهیم رفت

در محاصرهٔ مدینه از مسلمین شش نفر مقتول و بسیاری مجروح بودند از جملهٔ جراحت یافتگان سعد بن معاذ بود که بعد از فتح بنی قریظه بهمان زخم در گذشت

جنگ بنی قریظه

چنانکه گفته شد چون قریش کاری در محاصرهٔ مدینه از پیش نبردند و از فتح مدینه ناامید شده باز

بکه شدند و بنی قریضه بما کن خود برگشتند روز
سیم پیغمبر بلال را فرمود درمدینه ندا کند که
لشکراسلام حاضر شوند و نمازشام فردارا دراراضی
بنی قریضه ادا نمایند فردایش لشکر بقراری که حکم
شده بود ساعتی ازشب گذشته به پای حصار ایشان
فرود شدند بنی قریضه ازدیدار علیع که قاتل عمرو
بن عبد ود بود ازپیش لشکر اسلام لوای فتح را
داشت بسیار متوحش شدند مرگ را معاینه کردند
ودرقلعه را بسته متحصن گشتند بیست و پنج روز
کارحرب وضرب ومحاصره درکاربود هرروزقلعه را
تیرباران میکردند بلاخره بنی قریضه به امان آمدند
و ازپیغمبر خواستار شدند که با ایشان هم مثل جمعیت
بنی قینقاع رفتارنماید یعنی اموال واراضی ومواشی
آنهارا بگیرد وبخودشان دستورهجرت بدهد که
بخاك شام بروند پیغمبر ص راضی نشد فرمود باید
بدین اسلام درآیید یاحکم من درحق شما ازقتل

واسر وعفو روا دارم راضی باشید بنی قریضه از پیغمبر درخواست نمودند که سعد بن معاذه را از مدینه احضار نماید وحکم ایشان را براو محول فرماید وهرچه سعد روا داند طرفین قبول نمایند پیغمبر هم راضی شد فرمود سعد را حاضر لشکرگاه ساختند طرفین اورا حکومت دادند سعد گفت حکم من این است همهٔ مردان بنی قریضه مقتول زنان و طفلان اسیر و اراضی ومواشی ایشان غنیمت مسلمین باشد

بنی قریضه سعد را حلیف خود میدانستند هرگز این نوع حکومت را روی منتظر نبودند باخبر قلعه را گشودند عبد الله سلام مامور شد اموال و اثقال ایشان را که عبارت بود از ... سایر چیزها هزار پانصد شمشیر وسیصد زره ودو هزار نیزه و پانصد سپر بود ضبط نمود بحضور پیغمبر آورد ونهصد نفر مرد ایشان را بمدینه آورد بقتل گوسفند

سر بریدند وعوض آن خسارت را که در جنگ احد
به پرده کیان پیغمبر کرده بودند از رسول الله پس
گرفتند * زنان وصبیان را بلشکر اسلام تقسیم
نمودند وازمیان اسرا ریحانه بنت حناق راپیغمبر
آزاد فرموده تزویج نمود
بعد ازاین حکومت سعد بزخمی که داشت
فوت شد

---

* وقایع سال ششم که او را سنه استیناس گویند *
در این سال منبری ساخته شد که در او محمد رسول
الله خطبه بود و برای او فرمان و نامه‌های سلاطین
اطراف میبردند
و هم در این سال مکه فرض گشت برایم صوم
درماه ذی حجه که تا آنگاه وقت معینی نداشت مقرر

کردید ولی این حکم در سال نهم مجری گشت چه
در سال هفتم سه روز بیشتر در مکه نتوانستند
بمانند و در سال هشتم فتح مکه عمل شد ولی
مناسک حج از استی احرام و آداب و طواف و
قربانی و اقامة می و عرفات و رمی جمرات بنا
به احتیاطی که در فتح مکه در جامع اسلامی اسکر
اسلام از اهل شهر بود ممکن نشد همینکه پیغمبر
صلی الله علیه و آله بسلامت بخانهٔ کعبه آمد
و حجر الاسود را استلام نمود خشب که درجای
خود گذشته خواهد شد . و هم در این سال غزوهٔ
ذات الرقاع و غزوه بنی حبیب و غزوهٔ بنی قرده
و سایر سریه‌ها واقع گشت که همه با فتح و فیروزی
و ازدیاد شعائر اسلامیان تمام شد . و هم در
این سال عهد نامهٔ حدیبیه قریش منعقد گردید
و آن چنین بود که پیغمبر از مهاجر و انصار
محرم و . . . بیست هزار حاضر رکاب نموده زیارت

خانهٔ کعبه را مصمم گردید دو شنبه اول ذی قعده غسل نموده جامه پوشیده هشتاد شتر از خود برای قربانی با زینت مقرره از پیش رو و سایر شتران قربانی را از پس آنها پیش از حرکت از مدینه بیرون فرستاده و عبد الله بن مکتوم را در مدینه جانشین گذاشت طرف مکه عزم زیارت خانهٔ خدا عازم گردیدند مقرر شد که هیچکس غیر از همسر حرمهٔ دیگر با خود نبرد و فرمود قصد من صرف کعبه است نه جنگ قریش از زوجات مطهرات ام سلمه ملازم خدمت بود از مسجد شجرهٔ احرام بستند و لبیک نمودند (اللهم لبیک لا شریک لک لبیک)

چون خبر حرکت پیغمبر بمکه رسید قریش آمادهٔ جنگ شدند و از جماعات (احابیش) و سایر عرب خونی مکه ستمدید نموده جمعیت بزرگی فراهم آوردند و ستمدیدی در جنگ بزرگ آماده

گردید . اول دویست نفر را بریاست خالد بن ولید از پیش رو بیرون فرستادند که پیغمبر را از حرکت باز دارد و اگر تواند به لشکر اسلام شبیخون زند پیغمبر از جمیع حرکات طرف مخالف مستحضر بود و احتیاط حفظ اردو را با نفس نفیس می داشت هنگام نماز لشکر اسلام دو نیمه می شدند یك قسمت قرول می کشید قسمت دیگر نماز میکرد و پیغمبر (بسر) ابن سفیان خزعی را از منزل ذوالحلیفه بمکه فرستاد که مکنون خاطر مکیان را بداند و از ایشان اذن زیارت بگیرد بسر رفته و خبر آورد که قریش بهیچوجه شما را راه بمکه و اذن بزیارت نخواهند داد رسول خدا اصحاب را بمشورت خواست و فرمود اگر ما به نواحی مکه بتازیم جماعت آحاو اعراب نواحی که بر مکیان چسبیده اند متفرق می شوند و جنگ ما با قریش سهل گردد . اصحاب عرض کردند چون از اول

بقصد زیارت بیرون آمده ایم بهتر اینست به جنگ اقدام نکنیم تا قریش بر ما بتازند آن وقت جهاد نمائیم و هرچه خدا خواسته نتیجه بگیریم و در آن شب به آن حضرت کل افراد مهاجر و انصار تجدید بیعت نمودند چون پیغمبر به منزل حدیبیه رسید از جانب قریش بدیل بن ورقاء خزاعی به خدمت آن حضرت آمد عرض کرد که شما را ورود مکه و زیارت بیت الله محال است و در این منزل قشون قریش بشما حمله خواهد نمود و جنگ خواهد افتاد. رسول خدا بدیل را بمکه پس فرستاد بقریش پیام داد که من برای جنگ نیامده ام اینک شتران قربانی حاضر و احرام ما را بطواف کعبه نظر بشید بهتر آنست که شما بمن حمله نکنید و بر سر جنگ نباشید ما را اذن طواف بدهید بدیل گفتهای پیغمبر را به قریش رسانید گوش ندادند و عروة بن مسعود ثقفی را فرستادند که از عده و عدد اصحاب پیغمبر خبر

صریح بیاورد عروه به حضرت پیغمبر آمد و گفت
و شنید نمود تعبد مردم را به ذات دارای کاینات
آن حضرت ملاحظه کرد برگشته به نزد قریش
آمد و قسم یاد نمود که من بدربار همهٔ سلاطین آن
عصر از قیصر و کسری رفته ام هیچ پادشاهی را
در نزد رعیت و رعیت او بدین معبودیت و هیبت
و عزت ندیده ام مردم خاک پایش را عوض سرمه
بچشم میکشند و آب دستش را شفای مرضی
می برند گویا او در جنگ رسید اسیر و از
جان گذشته تا یک تن باقی باشد تن برزم خواهند
داد و سر از فرمان وی نخواهند پیچید خوب
است که ایشان را در زیارت بدهید و کار بر
مصالحه کنید قریش باز وقعی به این گفته ها
نهادند و حرف جنگ می‌زدند تا اینکه حابس
بن علقمه را که مرد محترم بود به نزد پیغمبر
فرستادند که پیغمبر از صرافت دید و گفته

بیندازد و بدون اینکه خونی ریخته شود او را از
راه برگرداند چون جابس بحضور می آمد پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود این مرد را احترام
کنند و او را با شکوه تمام وارد نمائید که با کسب
او شایسته باشد جابس بحضور آمد پیغمبر صلی الله
علیه و آله در حرمت و مبالغه فرمود سخنش
دلپذیر گشت و او مایل به صلح شود . جابس
به مکه برگشت تا اثر حرکات آن حضرت و
فرمایشات و جابس بن علقمه را در نمود که
قریش را بر صلح آورد و گفت اگر با محمد صلح
نکنند مرده آنجا را بردستند از مکه بدر شوند
قریش او را ستمات نمودند سخن او را پسند
وقبول نکردند و او را سبک نمودند تا پدید
روی گردانیدند و بچه سوره کرده فرستادند
که بدون لشکر سلاح بر پیغمبر نتوانند کشت و
سلاح ببرند بر سر راه حرب هر پیشه وقل

لشکر اسلام رسیدند ایشانرا گرفته بحضور پیغمبر
آوردند حضرت آنهارا مرخص نمود و عثمان بن
عفان را بمکه فرستاد که به قریش تکلیف مصالحه
نماید قریش باز پنجاه نفر سواره فرستادند که به هر
وسیله باشد از عده و عدد لشکر اسلام خبر بیاورند
این دفعه پیش قراولان سواران قریش را گرفتند
رسول خدا فرمود تا برگشتن عثمان ایشان را نگه
دارند عثمان بعد از ورود مکه قریش را مایل
بصلح دید و از جانب قریش بسهیل بن عمرو بن
عبد شمس برای استقرار معاهده و استرداد اسرا به
حدیبیه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله چون سهیل
را دید شاد شد فرمود کار سهل گردید سهیل به
حضور پیغمبر آمده فصول عهد نامه را بپایان آورد
علی علیه السلام رقم کرد پیغمبر علیه الصلوة والسلام
مهر نمود اکابر اصحاب شهادت نوشتند

صورت عهد نامه چنین بود

فصل اول ــ از امروز تا امتداد ده سال میان محمد و قریش جنگ نخواهد شد (سهیل راضی نشد رسول الله نوشته شود) و اموال و نفس یکدیگر را ضرر نخواهند داد و به بلاد همدیگر بی خوف سفر خواهند نمود .

دویم ــ هر کس از قریش قبول اسلام نماید ممانعت نخواهد بود و هر کس از اسلام به قریش رجوع نماید مضایقه نخواهد شد .

سیم ــ غلام قریشی اگر بی اذن آقای خود به اسلام آید مسلمین قبول نخواهند نمود و اگر غلام مسلمین به قریش گریزد پس نخواهند داد .

چهارم ــ طرفین به حلیف همدیگر مزاحم نخواهند شد و شرایط فصل اول در حق آنها معمول و مراعات خواهند کرد .

نجم ـ محمد و اصحاب او از حدیبیه به مدینه بر
گشته و سال آینده بمکه بیایند و حج و عمرهٔ امسال
را قضا نمایند و سه روز در مکه اقامت کنند
و اهل مکه شهر را سه روز برای آنها تخلیه کنند
که به آسودگی عمل طوف را بجا بیاورند هنگام
[illegible] مسلمین غیر از شمشیر حربهٔ دیگر [illegible] خود
نیارند و شمشیر خود را از نیام بیرون نیاورند
[illegible] نامه هنوز مبادله نشده بود ابو جندل پسر
همین سهیل وکیل قریش و موافق عهد نامه
که در مکه به عصیان مسلمانی محبوس بود گریخته
به خدمت پیغمبر آمد سهیل گفت پسر مرا پس
ده آنحضرت فرمود هنوز عهد نامه مبادله نشده
سهیل گفت پس مصالحه نخواهم کرد پیغمبر فرمود
و بر تن خویش قبول کرد فرمود پس ورا بجت مکی
ینهم قبول نشد ابوجندل به پدرش باز دادند
سهیل وی را در پای چشم پیغمبر [illegible] حرب میزد

بو جندل فریاد میکرد که ای مسلمین باز مرا بدین
کافران پس دادید پیغمبر فرمود یا ابو جندل صابر
باش خدا ترا زود فرجی دهد تاریخ عهد نامهٔ حدیبیه
مطابق سال ۶۸۲ مسیحی بود از این مصالحه
صحابه راضی نبودند و در گفتگو شدند پیغمبر
فرمود من در کارها از شما بیشترم و داناتر
ساکت شوند و سال آینده بزیارت حرم رسیدند .
بین عهد صحابه را بین عهد [illegible] شکسته خاطر
بودند [illegible] معاهده [illegible] شدند [illegible]
[illegible] دست خود دلالت [illegible]
فرمود که مردم از احرام بیرون آیند قبول ننمودند
[illegible] ولی سر خود را تراشیده و فرمود
[illegible] صحابه تعجب نمودند
[illegible] و [illegible] کردند [illegible]
[illegible] که فرسنگ که در [illegible]
[illegible] قسمت شده

اگر چه خوانندگان این عهد نامه از فصول او شکست اسلام و فتح قریش را صورت بینی خواهند کرد چگونه که اصحاب آن حضرت در حدیبیه کردند ولی کسان کار آگاه می بینند که رسول خدا با این عهد نامه بنای اسلام را متبد فرمود اول آنکه بعد از این معاهده عدد مسلمین در یک سال دو مقابل بر فزود و اعراب که ز ترس قریش نمیتوانستند مسلمانی کنند بی ترس و همه بشرف اسلام رسیدند دوم رسول خدا بعد از این صلح به آسودگی تمام مشغول ترتیب و تنظیم داخله اسلام شد و به تنبیه اعراب و یهود پرداخت سیم آنکه حقوقی و استقلالیت اسلام در انظار همهٔ عربستان بر قرار نمود و به سلاطین اطراف نامه ها نوشت و مساعی جمیله در نشر اسلام مبذول داشت

ز قیصر روم و پادشاه حبشه و یمن مصر را با نامه

و هدایا به حضور مبارکش آمدند و آوردند مگر خسرو پرویز پادشاه ایران که نامهٔ آن حضرت را بدرید و سفیر اورا تحقیر نمود بعد ازاندکی شکمش را چون نامهٔ پیغمبر بدریدند و به کیفر جسارت و بی ادبی خود گرفتار گردید و دو سال بیشتر نکشید فتح مکه بعمل آمد اکابر قریش سر تعبد برپای آن حضرت سودند

پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از اتمام مصالحه به مدینه برگشت و در سر ودهٔ با سلاطین صراف بز نموده سفرا آمد وتمه گردند اینسارا به اسلام دعوت کرد جوابهای ناپسته تحف وهدیا گرفت



وقایع سنه هشتم و او را سنة الاستغلاب گویند

در این سال جنگ خیبر پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از حدیبیه برگشته وارد مدینه گردید حضرتش به تجهیز لشکر پرداخته فتح قلعهٔ

خیبر راکه مساکن یهود ودارای همت استحکامات پیش رو وسکنهٔ زید بود در نظر گرفت . سباع بن عرفطه را در مدینه خلافت داده با چهار هزار وچهار صد تن مرد جنگی وبیست رس او مسامات که برای پرستاری مجروحین لازم بودند عزیمت خیبر نمود . از لشکرگاه اسلام مذهبی که سلوه نام داشت خیبریان از عزیمت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم آگاهی نرسانید وایشان با چهار ده هزار مرد جنگی آماده دفاع شده بر استحکامات خود بر افزودند پیغمبر برمین خیبر وارد شد جای ردو شناسات و ... نفس نفیس پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم دهیت گزید لشکر فرود امدند یهودیان از قلعه های امن را ترتیب میکردند ... نخستان های صرف قلعه ها که بتیغ حرکت عسکر به بود واجب داد تا لشکر سلام و ... سود وحرکت اهل قلعه ر مسعری ... آید ... عسکر سلام ...

واستحکامات پیش رو را یک یک متصرف شده
بپای قلعهٔ خیبر رسیدند خیبریان اطراف قلعه را
گرفته دفع سخت مینمودند هر روز حملهٔ اسلام
بریاست عمر وابوبکر رضی الله عنهما مثمر ثمری نشد
وبا تلفات زیاد بر گشتند تب حضرت پیغمبر فرمود
فردا سرداری به فتح قلعه می گمارم که تا قلعه را
نگیرد پشت نمی نماید .

روز دیگر حضرت علی علیه السلام بود . پیغمبر دست
خود را بوی داده و فرمود فتح خیبر حضرت علی
علیه السلام بپای قلعه آمد مرحب خیبری را که از
شجاعان روزگار خود بود در برابر قلعه کشت و
در قلعه را که [illegible] بود از جای برکند
ودور انداخت و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اراضی حجاز بدر روند در این جنگ غیر از سایر
اموال صد جوشن وچهار صد شمشیر وهزار نیزه
وپانصد کمان بدست اسلامیان افتاد . بعد از ضبط
غنایم وتصرف اراضی وبیرون شدن یهودیان پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم بر گشته وارد مدینه شد و
صفیه دختر حی بن اخطب را که از اسرای خیبر بود
بعد از قبول اسلام عقد نمود .

پیغمبر چون از کار یهودان خیبر که مدعی بزرگی
در پیشرفت کار اسلام بودند فارغ شد . به یهودان
اراضی فدك کس فرستاد وانها را به اسلام دعوت
فرمود ایشان بحضور پیغمبر آمدند ومحوطهٔ فدك را
که قطعهٔ معموره وجزء اراضی ایشان بود به پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم وا گذار نمودند واز رسول
خدا خواستار شدند که در مذهب خود باقی باشند
وعهد کردند که خلاف مسلمین را ننمایند پیغمبر
قبول فرمود وایشان را به تبعیت اسلام داخل نمود

ومحوطهٔ فدك را متصرف شد چون بی سوق لشکر تحصیل فدك دست داده بود رسول خدا آنرا بدختر خود فاطمه علیها السلام بخشید فاطمه عامل خود را به فدك فرستاده از مداخل مزرعه ونخلستان انجا منتفع می شد وهرچه از مخارج فاضل میماند بفقرا ومساکین بذل می نمود تا اینکه خلیفهٔ اول بعد از وفات پیغمبر آن ملك را استرداد نموده وجزء املاك بيت المال داشت (خالصه جات) که تفصیلش درجای خود گفته می شود .

وقایع سال هشتم هجرت

که اورا سنة الاستواء گویند

دراین سال فتوحات پی درپی ونهب شرار یهود و عراب نواحی مدینه روی داد وکار اسلام رونق تمام یافت ترتیب وتنظیم وتکمیل موردانه بوجه احسن بعمل آمد

چون ماه ذیقعده رسید ابوذر غفاری را در مدینه بخلافت گذاشته حضرتش با صد سر اسب جنیبت و هفتاد شتر قربانی وجبه خانه تبوک که از پیش بیرون فرستاده شده بود از مدینه بعزم حج وصفا و طواف خانه خدا خیمه بیرون زد و حکم ... که سلاح عراقینه ... بیرون دوند تا خلاف عهد نامه ظاهر نشود و ... قریش بزنقض عهد نمایند برای جنگ در کار ... رسول خدا ص از مسجد ذوالحلیفه احرام بسته و لبیک گویان وارد مکه شدند طواف و قربانی را ... روز اقامت مکه بعمل آوردند و در مکه بتوسط عباس بن عبد المطلب پیغمبر ص میمونه بنت حارث هلالیه را عقد نمود وقتی مکیان ذی اقامة روز چهارم ... برای عروسی بر آن حضرت ندا دند و آن حضرت از مکه بیرون آمدند قریش که شهر را تخلیه نموده بودند بازجای شدند و رسول خدا ص برگشته وارد مدینه گردید

وهم در این سال عمرو بن عاص و خالد بن ولید
و عثمان بن طلحه که از اکابر قریش و در تاریخ اسلام
آثار بزرگی از آنها محفوظ است از مکه به حبشه سفر
کردند و روی دل پادشاه حبشه را به پیغمبر مایل
دیدند دانستند که کار اسلام بالا گرفته از حبشه
برگشته به مدینه آمدند چون خبر ورود ایشان را
به پیغمبر دادند آن حضرت بسیار خوشحال شد و
فرمود مکه جگر گوشه های خود را نزد ما فرستاده
برادر خالد را که مدتی قبل دستگیر شده نزد
حضرت پیغمبر بود فرستاد تا آنها را نزد پیغمبر
آورد هر سه تن وارد شده به پیغمبر سلام دادند
و قبول اسلام نمودند

چنین خیال است که در جنگ ... از ...
عینین گذشته ... نمود

... از اسلام از پیغمبر ...
... و ورا بغزوهٔ موته که ...

بزرگ است مأمور فرمود ودرآن جنگ تلفات بسیار
به اکابر اصحاب رسید وخالد برشادتی که کرده بود
از پیغمبر ص سیف الله لقب یافت که ما از جنگ
موته بهمین قدر اکتفا نمودیم وهم دراین سال
فتح مکه بعمل آمد



فتح مکهٔ معظمه بدست لشکر اسلام سال هشتم هجری مطابق سنهٔ ۶۳۰ مسیحی

چنانکه درواقعهٔ حدیبیه بقلم رفت قریش
باپیغمبر ص صلح نمودند که ده سال درمیان آنها
جنگ واقع نشود وطرفین حلیف همدیگررا زحمت
ندهند اگرچه درمتن عهدنامه ازطوایف اعراب
وحلیف طرفین اسم برده نشده ولیکن درانعقاد

صلح هردوطرف حلیف همدیگررا میشناختند از انجمله اعراب بنی خزاعه حلیف پیغمبر ص و اعراب بنی بکر حلیف قریش بودند بعد ازانکه دوسال ازتاریخ این معاهده گذشت وپیغمبر ص ودراین مدت هم از اکابر قریش وهم از اعراب نواحی قوم بزرگی فراهم آمد وثروت زیاد بدست شد واستعداد دفع شرار قریش کاملامهیا گردید وفتوحات بین بعمل آمد آن حضرت مترصد بود که ازقریش نقض عهدی سرزند تا بهانه بدست آید مکه را فتح نماید وهرچه زودتر تهار باتکنند و قریش را براه رشد وصلاح بزنند درواین بین چهل تن از بنی خزاعه بحضرت پیغمبر آمدند وعرض کردند که قریش بنی بکررا برسرما برانگیختند و شبیخون زدند وغارت نمودند حضرت فرمود خدا شاهد باشد که من بشما نصرت میدهم ومکافات شمارا ازایشان میستانم وازآن سو چون قریش

نقض عهد خویش را دانستند ابوسفیان را بمدینه فرستادند که باپیغمبر صم تجدید مصالحه نماید ابوسفیان بعد از ورود مدینه بنزد اکابر اصحاب آمد وملتجی شد کسی التفات نمود بی نیل مرام برگشت

پیغمبر ص اصحاب را نزد پیش خود خواند و درمجلس خاص فتح مکه را اظهار نمود وفرمود نه از آحاد لشکر ونه ازسایر اصحاب نباید هیچکس ازحرکت ما بسوی مکه مخبر شود به اطراف نامه ها نوشت ولشکررا بمدینه احضار فرمود جمعیت زیاد فراهم آمد واستعداد بزرگی آماده شد ابوذرغفاری را درمدینه خلافت داده روزدویم رمضان زمدینه خیمه بیرون زد غیرازچندنفر ازاصحاب واز هیچ کس طرف توجه لشکر اسلام را نمیدانست بعد از بیرون آمدن ازمدینه محسن شد که لشکر ازاهلغرو پیغمبر ص بفتح مکه پی نبرند یک دسته قشون

ریاست ابوقتاده بجانب قبیلهٔ اخشم فرستاد وحکم
نمود روزه داران روزه بگشایند وروزه های ایام
سفر را ازاوقات حضر قضا نمایند اول خود افطار
نمود وروزه بشکست و بجانب مکه رهسپار گردید
در راه عباس عم پیغمبر ص که ازمکه با کوچ
وعیال بمدینه می‌آمد برسول خدا ص دوچار شد
حضرت فرمود که عیال واموال را بمدینه بفرستد
وخودش حاضر رکاب باشد عباس فرموده عمل
نمود از قریش کسی از عزیمت آن حضرت مطلع نبود
تا اینکه لشکر اسلام به چهار فرسخی مکه رسید وهمان
شب درهمان منزل ابوسفیان بتوسط عباس از مکه
بخاکپای حضرت آمده واسلام گرفت روز دیگر
حکم شد که فنون جنون نصره متوجه مکه شود
ابوسفیان در دهنه تنگی نگهداشتند ولشکر را از
پیش روی او عبور دادند که مشاهده نماید و ...
شد ولی خداوندا لشکری سیم ...

ازپس او زبیر بن العوام باپانصدکس * از پشت او بنی اسلم چهارصد تن * قبیلهٔ بنی کعب پانصد تن * قبیلهٔ مزینه هزارتن * قبیلهٔ جهینه هشتصد تن * مردم بنی سعد دویست تن * مردم اشجع سیصد تن درگذشتند تااینکه موکب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید وپنجهزارتن ازابطال رجال مهاجر وانصار همه باسبهای تازی وشتران سرخ موی و تیغ های هندی وزره داودی مسلح روبراه شدند سعد بن عباده ازپیش روی پیغمبر ص بیرق انصاررا میکشید وچون بموقف ابوسفیان رسید گفت امروز روزیست که خدا قریش را ذلیل نماید وبه اهل حرم حرمت نماند چون سعد بگذشت وپیغمبر ص رسید ابوسفیان گفت یارسول الله مگر برقتل سلسلهٔ خویش مصمم شدهٔ تورحیم وکریم تر از سایرین هستی ازکفر ایشان درگذر وبر ایشان رحم آور حضرت فرمود حاشا سعد سهواً این سخن را گفته

وفرمود به جنابت این خطا قیس پسر سعد لوارا
ازدست پدرش بگیرد وخود حامل شود بعد از
عبور لشکر عباس ابوسفیان را باتعجیل تمام ازپیش رو
بمکه فرستاد تامردم را استمالت نماید وازجوش و
خروش بازدارد ابوسفیان بمکه رسید مردم مکه
ازپشت سر ابوسفیان گرد عظیمی مشاهده کردند که
روی آفتاب را تیره نموده گفتند یا ابوسفیان چه خبر
است این چه گرد است که بسوی مکه می آید
ابوسفیان گفت برگردید ودروازه‌های مکه را بسته نمائید
وخود بخانه ها شوید واسلحه را ازخود باز کنید
همانا محمد ص است که بالشکر گران می‌آید بخشرانش
نیازآورید تابرشما بخشند وگرنه احدی ازشما جان
بدر نمی برد مردم ازاستماع این خبر چنان متوحش
شدند که پای ازسر نشناختند ومجال گفتگو به
هیچ کس نماند لشکر پیغمبر ازراه رسید و
ازچهار سو به مکه یورش بردند پیغمبر فرمود

که باهل مکه شمشیر نکشند و انهارا مقتول نسازند مگر کسانیرا که باسلحه مقابله نمایند * قشون خالد ازدروازهٔ که داخل میشد مکیان ممانعت کردند و جنگ پیوست ازمسلمین سه کس و از اهل مکه هفتادتن مقتول شدند پیغمبر به خالد کس فرستاد و از جنگ منع فرمود * مردم مکه سلاح خویش را ریخته به خانه‌های خود خزیدند پیغمبر درسراپردهٔ سرخی که دوبلندی مشرف بشهر مکه برای حضرتش زده بودند وارد شد و قشون اسلام شهررا متصرف شدند * پیغمبر روز ورود مکه عبای سیاه و لوای سیاه داشت بعد ازورود سر وروی مبارکش را ازگرد راه سترده زسراپرده بیرون آمد عبور قشون را تماشا میکرد و این کلمات را متذکر بود * « ای مکه تو وطن منی من تورا چون جان خود دوست دارم سکنهٔ تو نمی‌ای وطن من باشند من ایشانرا آن

میخواستم که پدر مهربان به پسران محبوب خویش خواهند * ای مکه روزی که مرا بمفارقت ومهاجرت تو مجبور ساختند بمن سخت دشوار بود * قدر مرا جاهلان قریش ندانستند ومرا مجبور نمودند که لوای فتوحات تزیین و هدایت در مامکی دور از سرحد تو برافرازم * »

« بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و له وسلم غسل نمود هشت رکعت نماز شکر به جا آورد و سلاح پوشیده از میان سپه که دور وی ایستاده سورهٔ (فتحنا) میخواندند بخانهٔ کعبه تشریف آورد و بدون حرم زیارت کرد و به حجر سود سلام نمود بعد از آن کبیر گفت که شنوی صدای آنحضرت تکبیر گفتند و حکم فرمود بتها را بشکستند و فرمود بگوئید « حق آمد و باطل زیان نمود » علیه السلام بفرمودهٔ پیغمبری خود را بر دوش آن حضرت گذشت و از پس بت خانه ...

بتهارا بر انداخت . کلید حرم را خواست عثمان
بن طلحه در کعبه را کشود پیغمبر داخل شد
بعد از لحظهٔ بیرون آمده با دو دست مبارك دوساقهٔ
در را که هم کلید حرم دستش بود کرفت و رو
بمردم مکه نمود فرمود اهل مکه در حق خودچه کمان
میکنید و چه خیال دارید کفتند از تو که برادر کریم
هستی بجز خوبی چیزیرا منتظر نباشیم و نظر به
تقصیرهای ما هرچه برما روا بینی شایسته باشد
رسول خدا بگریست و فرمود « من امروز آن
کویم که یوسف به برادران خود کفت یعنی برشما
تقصیری و کناهی نیست خدا به شما ببخشید و
از شما در کذشت که او ارحم الراحمین است . بعد
از آن فرمود مکه حرم خداست در حرم خدا
خون ریختن و از پی صید بیابانش دویدن و کیاه
اورا درویدن و اشجار اورا قطع کردن جایز
نباشد . شما بد قوم بوده اید اینهمه زحمت

وضجرت که بر من روا دیدید ساکت نشدید و از پی من بمدینه تاختید و جنك انداختید با اینهمه بر شما رحم آوردم و شما را آزاد ساختم و امان دادم هر جا میخواهید بروید هرجا میخواهید بشد بعد از آن خطبهٔ که حاوی شرایع اسلام و هادم بنای جاهلیت بود بر خواند که خلاصهٔ مضمونش این بود

ای جماعت از من این خطابه ر بشنوید حاضرین به غایبان برسانید که خداوند شما را بنور اسلام از ظلمت جاهلیت رهانید شرف نسب و مفاخرت اجداد را از خود بر اندازید طریقهٔ مساوات پیش کیرید زیرا که همهٔ شما اولاد آدم هستید و آدم از خاك است . فخر کسان به انسانیت است و شرف انسانیت به تقوی . و طاعت . وجود . (هر که این عرسه ندارد) ز زمان جاهلیت . امروز هرچه در میان شما منازعه و مطالبهٔ خونی یا عدوت ضایق

و ولادی بود همه را بزیر قدم خود کشته و
همه متحیر و پامال نموده [illegible] صلوات امور
مردم مصالح آن و حکام [illegible] به روی دعوا
[illegible] و حکام [illegible] گوید که [illegible]
زیرا که من پیغمبر خدا و [illegible] نزدیکتر [illegible]
کسی است که با [illegible] نزدیکتر [illegible]
[illegible] ز عهد [illegible] بود [illegible] فرمود
[illegible] کوید پس از آن
حضرت کوه [illegible] برد و مردم کروه
کروه آمده بیعت می کردند و [illegible] می شدند
دو روز در بیعت [illegible] کشیده [illegible] انجام کار
بیعت [illegible] نبی [illegible] کرده و
در باب [illegible] ولادت [illegible] رحمتهای
خود [illegible] خود را یاد [illegible] مکه
و اسیر [illegible] کرده [illegible] زن [illegible] و
وثیقه برده مکه [illegible] و (عتبه بن [illegible]) ر

که جوان با هوش بود تکیه حکومت داد و در عهد
دمه حکام پیغمبر به وصیت پدر به اهل مکه
تذکر نمود

در این صورت ماه بن عوض بصری که قید
قبیلهٔ هوزن بود ممدوح پیغمبر قتاده [illegible]
حسین بود که سخت [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] به مرده بادیه [illegible]
بود که هرگز تحمل و [illegible] بود
قبیلهٔ هوزن [illegible]
ماه بن عوض [illegible] مرد حکی که ز [illegible]
اصر [illegible] پیوسته [illegible]
(حسین) جمع شده و [illegible] پیغمبر [illegible]
کسند پیدا زدگی [illegible]
[illegible] هوازن [illegible]
[illegible] که [illegible]
هر [illegible] ست گریخته متحصن [illegible]

لشکر اسلام محاصره نمود بمهندسی (سلمان فارسی) برای تیر باران نمودن قلعه منجنیقها دوست نمودند تا اینکه مردم طائف بامان آمدند و بمصالحه گرویدند ولی در معنی فتح طایف بنا بضیق وقت و طول سفر لشکر و عدم اطمینان پیغمبر به دو هزار نفر از اهالی مکه جدیدالاسلام که در لشکرگاه بودند چگونه که بایست دست نداد از جنگ حنین و اطراف طایف شش هزار غلام و کنیز . بیست وچهار هزار شتر . چهل هزار گوسفند ، چهار هزار دینار پول نقره . غنیمت مسلمین آمد که اینهمه را پیغمبر هنگام عزیمت مدینه در منزل جعرانه به لشکر قسمت نمود و قریشیان جدید الاسلام را برای تالیف قلوب قسمت سنگین میداد بعد از آن وارد مدینه گردیدند

﴿ وقایع سال نهم که اورا سنة البرائه گویند ﴾

در این سال بهمهٔ قبایل مسلمین اعراب و شهرها

و دهات عامل زکوة از جانب سنی الجوانب رسول
خدا تعیین شد که زکوة مسلمین را مأخوذ نموده
به خزانه وبیت المال برسانند
وهم در این سال پیغمبر از زوجات خود کنده
شد و قسم یاد نمود که تا یك ماه نزد ایشان نرود
و این فقره برای زیاده طلبی آنها بود که از لباس
و خورش علاوه بر کرباس و آرد جو و شیر شتر
مقرری از پیغمبر میخواستند . چون رسول خدا
از بیت المال که برای تجهیز لشکر و بذل فقرا
لازم بود نمیتوانست وسعتی به معاش حرم خانه
خود بدهد زوجات از آن حضرت مطالبه میکردند
و درد سر میدادند . این بود که آن حضرت ایشان را
با فرقت یکماهه تنبیه نمود تا اینکه خودشان نادم
گشتند و مستدعی عفو و مغفرت شدند رسول خدا
بر ایشان گذشت نمود .
روزی عمر رضی الله عنه به خزینه آن حضرت

نکریست بجز یك پوست میش و یك صاع آرد جو چیزی نبود از عسرت آن حضرت متأثر شد عرض کرد » فدایت شوم سلاطین روم وعجم کمتر از تو زحمت دارند و بیشتر از تو وسعت . از خداوند استدعا بکن که تو هم مثل سلاطین اساس حشمت بچینی و بساط نعمت بگسترانی و ریاست اسلام را به شکوه بداری » پیغمبر فرمود » یاعمر تو هنوز پابست این مقام هستی و در قید شکوه بی معنی هستی ایشان را بسم سلطنت دنیای ده روزه است و مرا لقب پیغمبری تا انقراض عالم آن کس اسم فانی و رسم بی مبانی را به نام باقی و سلطنت روحانی عوض می کند که چون طفل هنوز از قشر واحد از عشر ندارد » عمر رضی الله عنه متنبه شد و از گفتهٔ خود نادم گشت و اگر این معنی را در یافت میکرد که آب دست کدام سلاطین را بر تمنای مرضی می برند و بر حکم نفذ

کدام پادشاه پدر پسر را و برادر برادر را در راه مذهب چنان می کشد که کوئی تشنهٔ آب سرد می نوشد و خاک پای کدام فرمان گذار روی زمین را تبعهٔ او چون توتیا بدیده می کشند که این پیغمبر خدا دارای اینهمه امتیازات و معبودیت بود هرگز از شئونت ظاهری به آن حضرت یاد آوری نمیکرد . و هم در این سال (غزوهٔ تبوک) پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور شد که بسر حدات مملکت شام لشکر بفرستد و ملت نصاری را دعوت به اسلام کند وگرنه جزیه ستند برای اجرای این مأموریت فرمان رفت که از قبایل عرب مردان کار ساز جنگ ضراز دهند و بمدینه جمع آیند با اینکه قانون آنحضرت بود که در هیچ یک از جنگهائی که در نظر میداشت مکنون خاطر خویش را پیش از وقت بجز صاحب راز و جزئی توری ابراز نماید . این هنگام که آهنگ رومیان

داشت بی پرده به هر کس میگفت و از آن سو
خبر آوردند که هرقل قیصر روم چهل هزار
قشون حاضر نموده قصد مدینه را دارد و در
سرحد شام اردوی بزرگی ترتیب داده بعد از
استماع این خبر عزیمت جنگ رومیان به اهل
مدینه دشوار مینمود و ترك و تازخودشان
را در جنب جنگ سلطانی و لشکر منظم ایشان
محض جرم و کار می پنداشتند و از یك طرف
هنگام درو غلات و حبوبات بود لشکر اسلام
میخواستند در سایهٔ نخلستانها استراحت نمایند و
از جنگ و جدال به تعیش و آسودگی اشتغال
ورزند ولی همت پیغمبر صلی الله علیه و آله در
نشر اسلام و توسیع ملك سرحدی نداشت مقرر
شد که قشون از مدینه کوچ نماید و نفرات پیاده
بر پی خودشان نعلین درست نمایند و هرکس
نعلین (کفش) داشته باشد از غنائم بسواره

برابر قسمت بگیرد . پس از انجام تجهیز لشکر علی علیه السلام را در مدینه خلافت داده و در ثنیة الوداع قشون را از لحاظ انور گذرانیده ده هزار سواره و دوازده هزار شتر و سی هزار کابۀ لشکر بشمار آمد رایت بزرك که در پیش روی پیغمبر ص کشیده می شد به ابو بکر رضی الله عنه سپرده شد با شکوه تمام طی منازل نموده به اراضی تبوك رسیدند چون حمل و نقل آذوقه بقدر کفاف این لشکر بزرك نبود و دایرۀ سیورست جنبدن وسعت نداشت و قشون از خاك حجاز که داخلۀ اسلام بود خارج شده بود کار قشون به صعوبت افتاد در منازل عرض راه از بی آبی بیشتر از لشکرین مشرف بهلاکت بودند و قلت اغذیه بجائی رسید که یك خرما قوت یك روزۀ یك نفر گشت و از آنسو حرکت قیصر و اردو و وجود لشکرگاه و در اراضی شام دروغ گشت و بی اصل شد

پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش رفتن را صلاح ندید. مجلس شوری منعقد شد برگشتن مدینه را ترجیح دادند. سفر تبوك را با فتح مملکت شام به سال دیگر گذاشتند فقط در این سفر با حاکم (ایله) و (دومة الجندل) که از اراضی شام و خودستان نصاری بودند مصالحه واقع شد و ایشان قبول جزیه نمودند. پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشته وارد مدینه شد. هم در این سال ام کلثوم دختر پیغمبر وفات نمود.

و هم در این سال در حق زانی و زانیهٔ غیر محصنه صد تازیانه مقرر گردید مگر اینکه غلام باشد که نصف حد مجری خواهد بود و اگر طفل نابالغ باشند حدی نخواهند داشت مگر تعذیر. و اگر دیوانه باشد نه حد دارد نه تعذیر. و اگر زنای محصنه باشد یعنی بزن شوهرد ر مرد اجنبی زنا نماید باید چهار شاهد عادل بوقوع آن عمل شهادت

دهند و بدون این ثبوت ادعا ممکن نخواهد بود و اگر ثابت شد جزای مجرمین قتل است . و اگر عارضی از حضور شاهد عاجز باشد برای اینکه این نوع عمل شنیع را بزن خود یا دیگری تهمت زده هشتاد تازیانه شرعا تنبیه اوست

❁ وقایع سال دهم هجرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله ❁

در این سال (بزان) حاکم یمن فوت شد پیغمبر حضرت علی علیه السلام را روانه یمن فرمود که صرف و حواشی یمن را دعوت به اسلام کند و مملکت یمن را به پنج حکومت تقسیم نماید . و بهر یک حاکمی گمارد و کار آنهارا به نظام آورد . علی علیه السلام روانه شد . بی آنکه جنگی وقع شود کلیه یمن مفتوح گردید و حکومت خمسه برقرار شد و از یمن برگشته در مکه بخدمت پیغمبر آمد .

و هم در این سال اعراب قبیله ایرن که در

اراضی کوفه نشیمن داشتند بنا به ضعف سلطنت ایران به مملکت عجم ترك و تاز کردند . و به اسم پیغمبر صلی الله علیه وآله بی اینکه از آن حضرت اذن شود در اراضی کوفه هیأتی تشکیل دادند و بر عجمان تاختند ، پیغمبر از شنیدن این خبر خوشحال شد و فرمود « شکر خدا که اعراب حس ملی را دارا شده اند و به اسم من از انجام کیفر کردار گذشته ها را می کشند و به مکافات قادر شده اند .

چنانکه گفتیم بعد از فرستادن علی علیه السلام به سوی یمن پیغمبر به تدارك سفر مکه اقدام نمود ۲۵ ذی قعده خیمه بیرون زده یکصد و بیست و چهار هزار نفر در رکاب آن حضرت از منزل ذو حلیفه حرام بسته تلبیه کنان چهارم ذی حجه وارد مکه شدند زیارت کعبه و هفت طواف موفق گشتند پیغمبر بمقام ابراهیم علیه السلام

آمد ادعیه خواند و به چشمهٔ زمزم تشریف برده آب نوشید چهار روز در مکه و یك شب در منی و یك روز در عرفات بود علی علیه السلام از یمن وارد شد و انجام امورات محولی خودرا به آنحضرت عرض نمود . پیغمبر ص بعد از اتمام زیارت رو بمدینه بیرون آمد .

همانا آن حضرت پیش از آنکه از مکه بیرون آید جبرئیل علیه السلام به جنابش نازل شده و عرض کرد « یارسول الله روز تو در این دنیای دنی به آخر رسیده و عنقریب سفر جاودانی خواهی نمود . خداوند میفرماید که این اسلام را تکمیل کن و آنچه نگفته بگو و برای خود وصی تعیین نما آن حضرت چون از مکه روانه شد و به (غدیر خم) رسید مأمور شد که در همانجا تشریفات نصب خلافت را بر چیند . غدیر خم با اینکه منزل نبود پیغمبر نزول شد فرمود حجاج

پیش روی را بر گردانند و کسان پشت سر را نگهداوند تا همه فرود آیند از جهاز شتران بلندی ترتیب دادند . بعد از آنکه مجلس فوق العاده و ازدحام جمع کثیر منعقد شد آنحضرت به آن بلندی برآمد خطبه خواند مردم را نصیحت و خداوند را شکرها نمود . داماد خود علی بن ابو طالب را مدح کرد . بعد از آن دست علی علیه السلام را گرفته تا فراز سر مبارك بر افراشت و گفت « ایها الناس هر کس من مولای اوهستم علی مولای اوست بعد از فرود آمدن پیغمبر صم چادری زدند و دوروز مردم به علی علیه السلام به منصب ولاین بیعت کردند . عمر رضی الله عنه از همه مقدم بخدمت علی علیه السلام رسیده و گفت یا علی مولای من و مولای همهٔ مسلمین گشتی . کسانیکه در آن سفر از اکابر قریش و اعاظم انصار و قواید اعراب حاضر بودند همه بولایت علی بیعت نمودند ولی غیر

از جهل و سه نفر هیچ یك از حضار از این فقره خوشحال نبودند . زیرا که از اصحاب پیغمبر ص از مهاجر و انصار پیش خود بخود وعدهٔ این ولایت را داده بود و در سفرهای پیغمبر در مدینه جانشین موقتی شده بودو همین مجلس غدیر خم سبب شد که اصحاب بغیر از معدود قلیل به علی علیه السلام بد دل شدند بعد از تمام تشریفات ولایت علی پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد



وقایع سال یازدهم هجرت که سنهٔ ترحیل ست

چگونه که درفوق ذکر نمودیم پیغمبر ص هنوز ز مکه بیرون نیامده بود از قول جبرئیل وفات خود را بمردم خبر داد بعد از ورود مدینه بیشتر ایام خود را در زیارت اهل قبور میگذرانید و مردم را از مرگ خویش خبر میداد روزی جماعت

را از خاصان اصحاب به خانهٔ عایشه دعوت نمود اصحاب در آمدند حضرت چون بر ایشان نگریست بی اختیار بگریست فرمود « مرحبا به شما سلام باد بر شما خدا شما را همیشه مجموع دارد متفرق و پریشان نکند و بشما رحمت کند و شما را پناه دهد و بشما نصرت بکند و بلندی و توفیق و روزی بدهد و محافظه نماید و هدایت بکند. بدانید که روز من به آخر رسیده و از میان شما زود میروم. وصایای مرا فراموش نکنید و از کبر و غرور و زیاده طلبی از بندگان خدا بر حذر باشید شما را هم وقت موعود فرا میرسد و نزد من می آئید. » بعد از آن از کفن و دفن و غسل خود شرحی گفت. اصحاب بگریستند و حضرت ایشان را به صبر و سکوت وصیت نمود و مجلس متفرق شد.

این هنگام پیغمبر خدا چون از باطن اصحاب با خبر

بود و یقین داشت که خلافت علی علیه السلام
بر ایشان نا گوار است و اکابر اصحاب بعد از پیغمبر
به خلافت او تحمل نخواهند کرد محض اینکه هنگام
رحلت حضرتش آنانکه از همه بیشتر در خلافت
علی مخالفند در مدینه نباشند دوشنبه ۲۶
صفر فرمان کرد که مسلمین لشکری بریاست (اسامة
بن زید) که پدرش در جنگ تبوك مرده بود
تجهیز نمایند و از مهاجر و انصار ، عمر ، بوبکر
عثمان . رضی الله عنهم سعد بن ابی وقاص . ابو عبیدة
جراح ، و سعید بن زید ، و قتادة بن نعمن .
و سلمة بن اسلم جزء لشکر اسامه شوند و سامه
را مأمور بود که به جبل ابلی ایلغار کند مشرکین
آنجا را منهوب سازد

اکابر اصحاب که مأمور جیش اسامه بودند حبل
پیغمبر صرا فهمیدند و چون رحلت آن حضرت را
میدانستند کار سفر را به تعویق نداختند و بهانه

آوردند که اسامه غلامی بیش نیست چرا باید
پیغمبر اکابر قوم‌را زیر دست او نماید وریاست
لشکررا بو بدهد . پیغمبر چون ازخلاف لشکر
مخبر شد بمسجد آمده به منبر صعود نموده وفرمود
«ای گروه اسلام‌چرا کار جیش اسامه را معوق
میدارید چرا » و کوچ نمیدهید این چه حرفست
که در باب اسامه می زنید اسامه و پدرش از
محبوبان من هستند . خدا لعنت کند کسی را که
از حکم من تمرد می کند شما را مأمور میکنم که
زودی به لشکر گاه اسامه ملحق شوید و عازم
مقصد بشوید . بعد از این امر رسول خدا جماعتی
که بایست همراه اسامه شوند همه ملحق شدند
اسامه از لشکرگاه به خدمت حضرت آمده دست
اورا بوسید پیغمبر این وقت بخوش احوال بود
اسامه‌را دعا نمود و فرمود » ز حمل الی آسوتر
مرو و در مسرکین آنجب را به حام وسب و در

مدینه‌تو دوراه دلبلار دانا بداو و بر مقدمهٔ اسکر
مردان دلاور بر کار اسامه مرخص شد . بز چند
هر ناحوشی پیغمبرص را دیدند برون رفتند ز آنجمله
حلیمهٔ اول و دویم بود در این وقت مرض پیغمبر
شدت نمود روز دیکر با ضعف تمام بمسجد آمد و
بوبکر که میخواست در جای پیغمبرص نماز کذارد
حضرت را دید نکذارد شد پیغمبرص نماز کذارد
به منبر آمد خطبه خواند . و فرمود ای کروه
مسلمین من از میان شما میروم هر کس نزد
من حق دارد بز خواهد و هرکس ازمن زخری
دیده قصاص نماید که من به نزد خدا میروم و ز
عقاب او می‌ترسم بعث در میان شما اهل بیت و
قرآن ودیعه میکذارم . حرمت آنها ر لازم
دنید و وصایای مرا فراموش نکنید و ز منبر
فرود آمده به خانهٔ عایشه رفت . مرض آنحضرت
شدت نمود و تب دور اسر ور کرفته بودند

. فرمود « روز من فرا رسید و از میان شما رفتنی شدم بمن دوات و قلم بیاورید تابرای شما وثیقه بنویسم که گمراه نشوید »عمر گفت «اورا بحال خود گذارید از شدت تب سخن میکند کتاب خدا در میان ما کافیست » از این حرف در میان حضار اختلاف کلمه بدید آمد صوتها بلند شد اصحاب بمنازعه برخاستند طرفداران عمر کلمات او را تصدیق کردند طرف داران اهل بیت به صحابی طرف آوردن دوات قلم را خواستند . پیغمبر از مناظرهٔ آنها ملول شد فرمود بر خیزید و از نزد من بدر شوید بلندی صداهای شما نزد پیغمبر روا نباشد .

(رحلت رسول خدا)

چون هنگام رحلت رسول خدا نزدیك شد زوجات خود را حضار نمود ایشا را فرمود که در مرك او صابر باشند وصدا های خود را بقانون جاهلیت بلند

نکنند واز کوتهٔ خانه بیرون روند پس از از فاطمه وحسنین را صدا نمود وآنهـا را بروی سینهٔ خود چسبانید فاطمه علیها السلام را در مرك خود به صبر وسکوت امر فرمود وعلی علیه السلام ر طلب کرد علی در آمد پیغمبر بر خـاست وسر مبارك خود را بر سینهٔ علی نهاد فرمود « یا علی بمرك من صابر باش ومرا در همین جا بادست خود غسل بده وکفن نما ودفن کن واز یهودی مبلغی زر بوام گرفته به تجهیز لشکر اسامه مصرف کرده ام او را بده قبر مرا از زمین جهار انگشت بالـاتر باشد » این بگفت وسرش در سینه علی تسلیم شد واین وقت که جان جهانی از دنیا برفت روز دو شنبه ۱۲ ربیع الاولی سال یازدهم هجرت ومطـابق ماه یون سنـهٔ ۶۳۲ مسیحی بود نزدیك غروب افتاب مدت زندگانی آنحضرت شصت ودو سال ویازده ماه و یازده روز بود علی علیه السلام در خانه را به بست وغیر از بنی هاشم وچند تن از

انصار کس را اذن دخول نبود تا از غسل وکفن آنحضرت فارغ شدند بعد از ان بمردم مدینه اذن دادند که دسته دسته امده بر آنحضرت نماز کنند و این نماز از صبح سه شنبه تا نصف شب چهار شنبه امتداد یافت . بعد از ان پیغمبر را مدفون ساختند . عمر وابوبکر در نماز ان حضرت حاضر نبودند ودر پی امر خلافت تلاش میکردند که در جلد دوم تفصیل او خواهد آمد .

بعضی مورخین سبب وفات آنحضرت راچنان روایت کرده اند که زینب دختر حارث خیبری درجنك خیبر به آنحضرت زهر داده بود واثر سم بعد از مدتی در آن حضرت ظاهر شد وسبب فوت او گردید .

ذکر زوجات وخدام ورفقا وسایر مامورین ومحکومین حضور مبارك آن حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پانزده تن زوجه داشت وهنگام رحلت آنحضرت نه تن ازان مطهرات در حال حیات بودند . آنحضرت دو پسر وچهار دختر از خدیجه داشت ویک پسر از ماریه جاریه که ابراهیم اسم دادند وفوت شد دیگر اولادی نداشته .

خدام آنحضرت در حیات آنحضرت بیست وهشت نفر مرد در خدمت او بکفشداری حضر ورکابداری سفر وسایر خدمات مشغول بودند .

رفقای آنحضرت با علی وحسنین وابوبکر وعمر وعثمان چهارده تن بودند شرف مصاحبت مخصوص داشتند .

(قراولان حضرت)

قراولان آنحضرت در سفر وحضر یازده تن بودند که متوجه وحافظ وحارث شخص وی شدند . حاجب بر آن حضرت (انس بن مالک) بود ومنادی آنحضرت به تبلیغ احکام ودعوت احباب یکسفر بود نو(ضاحه) مدمنی .

نویسندگان آن حضرت یا علی علیه السلام که کاتب وحی واسرار بود یا ابوبکر وعمر ومعاویه و عثمان پانزده تن بودند

سفرای آن حضرت که به ملوك اطراف و کبری قبایل مأموریت سفارت داشتند وحامل فرامین نبوت بودند پانزده تن بشمارند از انجمله هنگام سفر وحضر خند نفر زایشان در تبلیغ اخبار وقایع وحرکات دوست ودشمن و تحصیل خیال مکنونات اشخاص منافق بسیار ماهر بودند

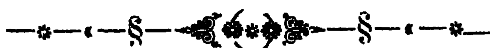
امرای آن حضرت که در ایام جنگ وصلح امارت اشکرا داشتند پنزده تن بودند که خالد بن ولید معروف ازانجمله است

عمال انحضرت که ازجانب پیغمبر ص بدرجه عمالی قبایل ومدائن نایل شدند یازده تن بودند

(اثاث البیت وسایر متروکات)
(آن حضرت هنگام رحلت)

رسول خدا ص پیش از آنکه از دنیا برود غلامان خود را آزاد کرد و بسیاری از آنچه در دست از حطام دنیوی داشت بذل فقرا و مساکین نمود و آنچه بعد از وفات آنحضرت مانده بود دو ثوب برد حبره * دو جامهٔ صحاری * ردی چهار ذرع و نیم طول * قمیص منحول * جبهٔ یمنی * خمیصهٔ اکسی نام * قبیصه و قطیفه و کساء سفید * وسحی زنبیسه که یکی از ملوک فرستاده بود * سه قدح چوبی که بحلقه از دیوار می آویختند * یک تغار سنگی * یک قصعه که چهار نفر او را حمل میکردند و در او برای واردین غراب ترید می ساختند * محفرهٔ کوچک * مسواک * شانه * آینهٔ کوچک صاعی که اخراج فطره میکردند * دو انگشتر نقش یکی ❁ لا اله الا الله و محمد رسول الله ❁ و نقش

دیگری ﴿ صدق الله ﴾ یك خاتم که به نوشتجات
وفرامین میزدند ﴿ محمد رسول الله ﴾ نقش داشت
سه کلاه یکی ازآنها دوگوشه مخصوص ایام جنگ
ردای مربع ده شمشیر * هفت زره * دو مغفر
سه سپر * چهار نیزه * هفت کمان * بیست وپنج
رأس اسب * شش شتر * سه درازگوش * بیست
شتر که همیشه میدوشیدند وشیرشرا بغذای اهل
بیت وسایر وارد وصادر مصروف میکردند * صد
میش ویك خروس



﴿ بعض ازنصایح انحضرت ﴾
﴿ به علی علیه السلام وسایر ﴾
﴿ اصحاب که درعمر خود نموده ﴾

بهترین مردم کسی است که باوجود قدرت مکافات غیظ

خود را فروخورد ومقصر را عفو نماید * حسن مردم وصیت نمودن او ست قبل از موت خودش افضل جهاد آنست که شخص روز را شام کند و کسی را نرنجاند * زبان هر کس مردم و برنجاند از اهل جهنم است * بد ترین مردم کسانند که دین خود را بدنیا عوض کنند * خاصه آنانکه دین خود را برای دنیای دیگری ترد کنند * هر کس عقیدهٔ مستقیم دارد برای رضای خلق خدا را ناراضی نکند

سه چیز نجات دهنده است * زبان ز یاوه سرائی بستن وبر گناهان خود گریستن و ز بیهوده بوئی بر جای نشستن * هر کس عذر مقصر را نپذیرد خواه عذر راست باشد یا دروغ من شفاعت او ر نمیکنم * شراب را باید برای بدی او ترک نمود نه از برای خدا * شراب خوار رسعتیت که حد را نشناسد * همهٔ بدیهای عالم را بخزانهٔ کرده اند و

طلبد آن خانه شراب نست * به علی علیه السلام فرمود * یاعلی ناخوانده بسفرهٔ کس حاضر مشو بخداوند خانه‌دركارخانهٔ او مشاوره مكن * ازلئیم سخاوت مطلب * به نزد دو کس که مخفی سخن کنند بی اذن مرو * درمحاوره ازشوکت پادشاه مکاه * بمردم ناجنس مجلس مکن * خوش وقت آن کس است که زندگانی فراوان کند و کار بفرمان نماید * سه چیز ازمکارم اخلاق است اول که کسی بتو ظلم کند عفو نمائی * دوم کسی که باتو گسیخت پیوند سازی * سیم هرکس بتودرشتی کند حلم نمائی * چهارچیزرا غنیمت دانید * جوانی را قبل ازپیری صحت را قبل ازناخوشی * دولت را قبل ازفقر * زندگی را قبل ازموت * هرکس ازخدا بترسد همه چیز ازوی بترسد * هرکس ازخدا نترسد ازهمه چیز بترسد * سه چیز موجب فرح است خانهٔ وسیع * زن خوبروی *

اسب رونده * صدقه بر فقرا برگرداننده بلاهاست
فرض پدر برای پسر تربیت اوست * وفرض پسر
برای پدر نیك نامی * ایتام را انفاق نمودن موجب
جنت است * دست در دهن اژدها بردن سهل
تراست از برای سؤال به لئیمی بر زکردن * سه چیز
از نیکو ئیهاست سخای نفس * حلاوت گفتار *
صبر برشداید * علم را یاد بگیرید یاد گرفتن علم
ثواب است * خواندن علم تسبیح است * یاد
دادن علم صدقه است * بحث علم جهاد است *
علم قلب آدمی را روشن مینماید * چشم بصیرت را
می‌گشاید یقین را برافزاید * وشخص را کامل
کند * دانستن حلال وحرام * میل بصدقه وصله *
محبت عامه * ومساوات تامه * از نتایج علم است *
بهترین مال روی زمین جمعیتی است که امری ایشان
از اشراف ومتمولین ایشان صاحب جزء د مور
جمهور را بشوری کنند * عدل سلطان بر رعیت علامت

رضامنـدی خداست ازمخلوق * علم خزانه ایست کلید او پرسیدن وتعلیم است * برای حل مسائل دین وجود حکما وعلما * برای شکستن کبر مجالست فقرا لازم است * زانی پیر * غنی ظالم * سائل مصر * فقیر متکبر * از دشمنان جدا ست * علم ندیم تو * حلم وزیر تو * عقل پیشکار تو * صبر مبر لشکر تواست * واز این چهـار اقلیم انسانیت مسخر است * زورآزمائی درفرو نشاندن غضب است نه درکشتی گرفتن * بدگمانی درحق مردم بی عقلیست وهرکس عقل ندارد بی ایمان است * بدترین مردم کسی است که مردم از خوف شر او بروی اکرام کنند * پس حرمتهائی که بر مؤمنین واجب است حرمت دین * حرمت شریعت * حرمت نعمتهای جهان آفرین است * بدترین ایام وقتیست که جباران غنا بهم گیرند * مسلمین زکوة ندهند * مردمان زنان خودرا اطاعت کنـند

البسهٔ حریر پوشند پدران ومادران را برانند * در امانت مردم خیانت کنند * خمررا برملا نوشند زنها درمجالس به آواز ساز رقص کنند * ناکسترین مردمان سید قوم شود * ودر مساجد بیرون ذکر خدا آوازها برآید * مردمان مثل گرگان درنده باشند وهرکس گرگ نیست اورا میدرند



معجزات پیغمبر
صلوات الله علیه وآله وسلم

معجزهٔ اول انحضرت (قرآن) ست که تمام فصحای عالم از آتیان مثل او عاجزند * کنون هم درمیان است واحدی این فقره را منکر نمیشود مگر اینکه مجنون یامتعصب باشد * دویم شق القمر که جناب رسول الله صم بدوانگشت خود اشاره

نموده و مه را دونیمه کرد که تفصیل آن در کتب
اسلام مبسوط نوشته شده

سیم تصرف آن حضرت در بهایم بود که
بارها آن حضرت با وحشی های بیابان متکلم شد *
چهارم زطفل یکروزه سؤال فرموده وجواب
کردن * آوردن آب ازسنگ خاره * وویانیدن
درخت های خشک * بارآوردن درختهای بی بار
شفای مرضی ازآب دهان مبارک * ونداشتن
سایه هنگام عبور وقیام آن حضرت در پیش آفتاب
سایه بانی نمودن ابر برسر مبارك آن حضرت همه از
جزء معجزات ذات بابرکات آن حضرت است که ما
بملاحظهٔ اختصار بهمین قدر اکتفا میکنیم

معراج آن حضرت

شش ماه قبل از هجرت در مکه وبعد از آن چندین بار واقع شده که آنحضرت بنعلین خود قدم بسر عرش نهاد وبی واسطه بخلوت قاب قوسین آمد آنچه را گوش نشنود وزبان نگوید گفت وشنید * وتمام انبیارا دید وبه ادارهٔ کونین تجدید اطلاع نمود واین سیر مفصل در طبقات افلاك وعوالم لایتناهی ملکوت وجبروت ولاهوت به آن حضرت دریك طرفة العین میسر گردید

(حبذا شاه سواری وخوشا عرش نگاری)
(بفدای شب قدری که چنین مرتبه داری)

اوصاف وشمایل
وخصائص پیغمبر صم

صورت مبارك آن حضرت چون آفتاب درخشان بود * قامتش باندازه * موی زنخش احمر * پیشانی کشیده وبی مو * وجبههایش گشاده * و دست هایش بلند بود * موی سرشرا از بن گوش فروتر نمی گذاشت واگر میگذاشت میانش را شکافته ازدوطرف سردرآویختی * ابروان باریك ومقوس * وبینی نازك کشیده داشت که در میانش اندکی برآمدگی بود

لبهای نازك داشت ودرلب زیرین خالی بود * دهانش باندازه * دندانهای سفید وبراق گردن مبارکش مثل نقرهٔ خام * اعضای بدنش متناسب سینه باشکم برابر میان کتفها مهر * بندهایش قوی * بدنش سفید * کف دستهایش گشاده پاهای قوی انگشتان دراز وبلند آن حضرت را بود

متکبرانه قدم نمیزد قدم مبارك خود را نیك
برمیداشت ونیك میگذاشت * سرنزیر افکنده
راه میرفت ومانند کسی بنظر می‌آمد که از فراز
به نشیب آید * باهر کس تکلم میکرد تمام بدنش را
بر می‌تافت باگوشهٔ چشم نگاه نمی‌کرد همیشه متفکر
ومهموم بود هرگز از فکری یاشغلی خالی نبود * هیچ
کس را خار نشمرد * جز در احتیاج سخن نکرد
سخن را بابیان واضح ادا مینمود که همه کس
میفهمید * نعمت اندك را عظیم میشمرد * هرگز
برای کار شخصی خود متغیر نگشت * واگر حق
کسی ضایع میشد چنان متغیر میشد که کسش نمیشناخت
وازغیظ عرق میکرد * بچشم وابرو اشاره نمود
اشاره بدست می‌فرمود * درمقام تعجب دستهای
خود را بهم میزد * هنگام سرور چشم های خودرا
بهم مینهاد که ظهور فرح نشود * آواز خندهٔ وکمتر
شنیده شد * اوقات خود را سه بهر نموده بود **

یکی برای عبادت * یکی برای مصاحبت عیال و اولاد وخورد وخواب * یکی برای رسیدن امور جمهور * اول بکار خواص دویم بکار عوام مردم کاردان وکریم را امارت قوم میداد اصحابرا فحص حال می نمود * بعیادت مرضی میرفت * با مردم چنان میزیست که هرکس خودرا در حضرتش زدیگری عزیزتر میدید است برای نشستن جای مخصوص معین نمود * درهرجا وبا همه کس می نشست * عیب کس نگفت * سرزنش کس نفرمود * ازگذشته حکایت نمیکرد * تقصیر هیچ کس را بروی نگرفت * هرکس را بقدر فضل و دانش اوبرتری میداد * علمارا دوست میداشت باغلامان چیز میخورد * برخاك مینشست * به دراز گوش سوار میشد * بخود ردیف سواری کرد نرا خود میدوشید * لباس خودرا وصله میزد * سوزن وریسمان ومسواك وشانه همیشه داشتی *

غریب نواز بود * خورد سالان را ترحم میکرد
به ایشان سلام میداد * به مهمانی همه کس میرفت
هر نوع مینشست غیر از چهار زانو * به جسارت
اعراب متحمل بود * بقدر امکان رد سؤال
نمود * با هر کس می نشست قبل از وی بر نمیخواست
بهر کس دست میداد تا کشیدن آن شخص دست
خود را فرا میداشت * سخن هیچ قایل را
فصل نکرد مگر اینکه باطل گوید * دولك میزد
وعطر استعمال میکرد * بدن مبارکش را زید مینشست
هنگام خواب بدو چشم چهار دیل سرمه کشیدی *
بطرف راست میخوابید * دست راست زیر رو
میگذاشت * رخت خواب خود را زیر وحس
میداشت * بالش آن حضرت پر از لیف خرما بود
کرباس میپوشید وبیشتر سفید گاهی عمامه بی کلاه
بسر میگذاشت * پی خود را نزد خواب نمکند *
طعام باسه انگشت بر میداشت * آب کمکم میخورد

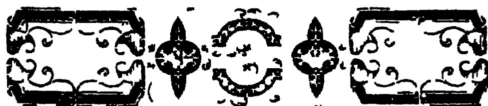
صله ارحام را فرو نگذاشت * خدمت خانهٔ خود را خود میکرد * بر بد کننده نیك جز ا مبداد چیزی که مکروه میداشت اظهار نمی نمود مگر اینکه رنگش متغیر میشد و مردم میفهمیدند * گوشت شکار میخورد ولیکن شکار نکرد * بر خانهٔ میرفت سه بار اذن دخول میخواست * گاهی مزاح می کرد ولیکن باطل نمی گفت * به اهل مجلس مساوی نظر میکرد * این اوصاف بعقیدهٔ کل مورخین در شخص رسول خدا ص برای بینش ظاهری معاینه بود ولی اوصاف بحضرت که ورای درك عقول واوهام انسانیت بیرون زحیطهٔ ثبت وضبط است

﴿ نفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾ ﴿ بلغ العلی بکماله ﴾ ﴿ کشف الدجی بجماله ﴾ ﴿ حسنت جمیع خصاله ﴾ ﴿ صلوا علیه وآله ﴾

در خاتمهٔ احوالات رسول خدا ص فصلی که (اشلوسر) مورخ معروف اروپ (در جلد

دویم کتاب خودکه درسال ۱۸٦۹ مسیحی درپطرز بورغ طبع شد) درضمن وقایع آن حضرت نوشته خلاصهٔ اورا اززبان روسی ترجمه میکنیم تاخوانندگان اسلام بدانند که دانایان اروپ باینکه به نبوت آن حضرت معتقد نیستند درحق آنحضرت چه مینویسند وبرچه عقیده میباشند وآن این است که درذیل نوشته میشود * محمد صلی الله علیه وآله بانی مذهب جدید خدمت بزرگی به عراب وبه کل دنیا نمود به اینکه تنها طوایف مختلفهٔ عراب را که متفرق بودند جمع نمود وبه ایشان طریقهٔ فتوحات مشرق زمین را نشان داد تاکه آنهارا ازبوت دائمی بت پرستی زبردست ساخت وبعبادت خدای واحد و قیامت کبری ومعنی انسانیت هدایت نمود وشریعت پاك خودرا بواسطهٔ متابعین خود درمیان سایر طوایف منتشرساخت * شریعت وحرکات خدایی هموطنان خودرا که ظلم بین وخونریزی نسبت

وحود سری وشرارت بود ازریسه برکند وایسانرا
مجبورنمود که مطیع شریعت ومنقاد قانون تربیت او
بسوند تاظهوراحضرت اعراب بازنان حود وحسیانه
رفتارمیکردند وزیادی اولاد دحتررا موجب فقر
وفاقه میداسستند وآنهارا بادست حود شان میکشتند
وکارشان دزدی وراه زنی بود شریعت پیغمبر صم
ایسان را ازآن رههای فساد بگردانید حقوق زنانرا
مشحص کرد احترام آنهاوا واجب نمود از قتل
نفس منع فرمود برای معیشت فقرای مستحق
زکوة مقرر داست ونقدوامکان سعی نمود
که طریقهٔ مساوات وآزادی
مراعات سود



بسم الله الرحمن الرحیم

اسلام یعنی آئین محمد المصطفی صلی الله علیه وآله مسلم یعنی قبول کننده آئین ؛ مؤمن یعنی قبول کننده اسلام بایین وای هر مسلم مؤمن نمی تواند بود ولیکن هر مؤمن مسلم است ؛ موحد یعنی خدارا واحد داننده هر موحد مسلم نمیشود ولی هر مسلم موحد است ؛ کافر یعنی متمرد از راه حق وگرویده بر ضلال ؛ مشرک یعنی معتقد خدایان متعدد یاخدای واحد را درصور ثلاثه ؛ هر کافر مشرک نمیشود ولی هر مشرک کافر است

آئین پیغمبر بر دوقسم است

یکی را دین میگویند یعنی اصول مبانی اسلام وآن عبارت از ایمان آوردن یعنی اقرار نمودن زبانی وربانی بخدای واحد وپیغمبری سید الانبیا وخاتم الانبیا بودن محمد صلی الله علیه وآله وسلم ونزول

قرآن ازخداوند وحقیقت معاد است (بعقیدهٔ شیعه اقرار ولایت علی علیه السلام جزء اصول دین است) ما ازاصول خمسه شرح جزئی توحید و معاد اکتفا میکنیم

توحید اینست که خداوند واجب الوجود قدیم وفرد وبی مثل وشبه وشریک منزه ازهستی است ومبرا ازنیستی درهمه جا است وباهمه کس ودرهیچ جا نیست وهیچکس با او نه

﴿ قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد ﴾

ودرتلفظ کلمهٔ الله که بمعنی واله شدن وحیران ماندن است درهیچ زبان بی نوع بشر به ندای خدای اکبر اسمی بهتر پیدا نمیشود

معاد یعنی رجوع ارواح با بدن عنصری در یوم موعود بعقیدهٔ اسلام شخص مرده را که بقبر گذاشتند دوملک نکیر ومنکر نام آمده از مذهب

واعمال اوسؤال میکنند بعد از تمام استنطاق روح اورا بعالم برزخ که فضای بزمین دنیا و آخرت است میفرستند تا روز قیامت بقدر شایستگی اعمال ایشان است تا اینکه بعد زمدتی که وقت آن نحز خداوند به احدی معلوم نیست قیامت برپا میشود آثار قیامت را تفصیلات است قبل از روز قیامت همه متنفسین روی زمین از نفخهٔ صور اول اسرافیل که بحکم خدا دمیده میشود میترسند و از نفخهٔ دویم بلافاصله همه می میرند وهمه خبر رهم میشود بعد از چهل سال اسرافیل زنده شده صور سیم را میدمد عالم جدیدی خلق میشود و روح کیفیات زمینی بدن که در دنیا داشتند زنوزنده میشوند به پای محشر آیند بحساب آنها میرسند عمل هرکس را بترازو میگذارند نیک وبدش را موازنه میکنند جز و سرایش را مشخص نموده بهشتی ودوزخی را بطبقات ودرکات خود میفرستند وصفت روح در روضه

نعیم وینز ن جحیم محروسهٔ قرب وبعد متفاوت باشند
این زندگی دوباره را بزبان شرع عود گویند وآن
ازدحام کثیر که ارواح کل مخلوقات گذشته وآینده
سرپا بحساب ایستاده باشند قیامت خوانند ترازورا
که موازنهٔ اعمال میکنند میزان نامند ؟ بلی که
ازروی جهنم ازمو باریکتر وازشمشیرتیزتر کشیده
شده وهرکس باید از روی او عبور نماید پل صراط
گویند غیرازاینها برای عاصیان سادات که آتش جهنم
برایشان حرام است بجهت رفع حرارت گناه از
یخ چاه زمهریر تبرید دهند تامعتدل شده قابل
دخول جنت بشوند بعضی ازعلما میزان را توجیه
نموده گویند میزان همان اعتدال شرعیست که
هرروز ثقل وخفت کردهای خود را هرکس
میتواند بسنجد وجود ترازوی نشاهین را قابل
نیستند ؟ درعود بدن عنصری هم درمیان حکما و
علمای اسلام اختلافست بعضی رجوع ارواح بابدن

وبعضی خلقت ابدان تازه را قایلند بهر صورت در اینکه اعمال مخلوق بی جزا وسزانیست شبهۀ نباشد وعود ما به محضر کبریائی یقین است ولی بچه نحو کماهو حقه معلوم نیست وچون این فقره از اصول دین اسلام است هر مسلمی بی تقلید باید بقدر وسعت فهم خود اعتقاد نماید

قسم دویم را شریعت میگویند وآن عبارت است از شش رکن که هر یك درشرح وبسط حاوی چندین فصول است که رکن اول صلوة § دویم صوم § سیم حج § چهارم جهاد § پنجم خمس ششم زکوة * غیر ازاین ارکان سته درباب طلاق و نکاح وحدود وافعال مذمومه از قتل ورجم وزنا ودزدی واعمال ممدوحه مثل بیع وشرای اموال غیرمنقوله ومنقوله وتقسیم ترکۀ اموات درمیان ورثه وسایر جزئیات تمدن بیشتر ازصد باب وچندین کتاب موجود است

رکن اول صلوة یعنی نماز

نماز هفده رکعت است که در ۲۴ ساعت شبانه روز هرمسلمی باید در اوقات معینه اگر تواند باجماعت درمسجد وگرنه درهرجا که هست ادا نماید مگر اینکه عذر شرعی داشته باشد درین صورت وقت دیگر عوض ادای فوت شده را قضا نماید

شرط اول نماز طهارت است ازوضو وغسل وتیمم به اقتضای هریك درجای خود وغصبی نبودن جامه ومکان ٪ چون تفصیل آداب نماز گنجایش این کتابچه را ندارد ومسلمانی نیست که اقلا اطلاع سطحی ازآداب اونداشته باشد همین قدر اکتفا میکنیم ومیگوئیم که نمازستون دین است لباس فاخر که منافع تواضع وعبودیت است درنماز ممنوع است زنان بحضور مساجد باوجود مردان که موجب پریشانی حواس ایشان است مأذون نیستند ومستوری زنان درهمه جا وهروقت وخاصه دروقت نماز واین

آداب اسلامیت آنها است § درنماز علاوه برفواید روحانی ازحرکات منظم جسمانی نشستن بدن ودست ورو هنگام اقتضای غسل ووضو منافع بیشمار ابدانی که مجمع اعضای دایرهٔ اجرای حکام ادیانی است مرهون میباشد



دویم صوم یعنی روزه

روزه پرهیز نمودن از جمیع مفطرات ظاهری و باطنی است درسی روز ماه رمضان از اول صبح تا غروب آفتاب بعد ازغروب شب را تا طلوع صبح بخوردن وخفتن ومقاربت ازوج ماذونند § شب قدر درماه رمضان است که نزول قرآن درآنشب واقع شده درشب آخری ماه رمضان همهٔ مسلمین برای خود وعیال و اولاد وخدام حتی مهمانیکه

درآب شب وارد شود احراج وطره کنند وروز عیدوطر که اول سوال است اورا به مستحقش مرسنند وراوفصرهٔ هرنفس قسمت یکمن گندم یا عین گندم است روز بیست ویکم رمضان شهادت امیر المؤمنین علی ع تعزیهٔ عمومی است کمتر مسلمانی در آن روز مشغول کار میشود غیر از فواید شرعی روزه که درآئین هرمات به انواع مختلفه مقرر ست اهتمام درمیان مسلمین دراین ماه بیشتر از سایر ایام سال معمول است ودرسالی یکماه امساك از لوازم حفظ الصحه است

—*—»—§——§—«—*—

—﴿ رکن سیم اسلام حج است یعنی قصد ﴾—

وآب وجوب زیارت خانهٔ کعبه (بامانشریفات ومناسك مقررهٔ مفصله ازبستن احرام وتلبیه در

جای معین وطواف خانه ووقوف عرفات ومشعر ونزول ومنی قربانی که دردهم ذی الحجه تمام میشود ﴾

در عمر خود یکبار بهمه مسلم عاقل وبالغ وآزاد شرطیهی استطاعت استطاعت آنست که شخص عازم سفر حج زاین عزیمت ضرری که درآیند موجب عسرت او و عیال او نشد بر خود وارد بیاورد و نه بیک نقصانی به تندرستی او برسد تحمل نماید سفر طولانی را قادر باشد هر کس هنگام سفر حج حق ودین شرعی خود را نگذارد و بقدر خوردنی باخود نزد یکری بی رضایت صاحبش درست یه و ... حج او مقبول نیست وازینجا است که ملاحظه عمیق حاجیان این عهد همین اسم نیمه ... دارند وازفوائد ... این عمل مقدس محروم ... حریت سفر ومرور ... صاحب ... وشهر ... وعدم ... وسرحدی وحال ...

صنایع قدرت انسانی دراعمالات راه آهن وکشتیهای
بخار مستفاد می شوند



(چهارم جهاد)

جهاد عبارت ازحمله ودفاع است باسلاح
جنک به امر رؤسای قوم در موقعی که آزادی واستقلال
وحیثیت ملی را خطری ملحوظ شود یا به شان ملی
صدمهٔ وارد بیاید ویاباطایفهٔ جهال که از وحشت
جهالت مانع ازپیشرفت انوارمعرفت وقوانین تربیت
شده بانصیحت وملایمی وتحذیر وتنبیه ازقبول
طریقهٔ رشد وصلاح ابا نماید * ویاباهیئتی ازمنافقین
که تشکیل آنها مورث نفاق وانشقاق وانهدام شرایع
روحانی وقوانین جسمانی نافعهٔ عمومی باشد که در
این صورت ریختن خون این نوع مفسدین جهال

وهیئت کثیفه چون دفع خون فاسد از ابدان مرضی بحکم طبیب حاذق لازم گردد وجنگ به اسم جهاد بهمهٔ آحاد بالسویه واجب میشود * این نوع جهاد یعنی دعوت عمومی بردفع صدمات وارده در این عصر کمافی السابق لازم نمی نماید زیرا که رؤسای ملت اسلام هنگام لزوم برای حمایه ودفاع عساکر موظفه وسرکردگان شجاع واسلحهٔ مقتدر دارند ولی هرگاه قدرت نقدیهٔ رؤسا در استقرار معداتهٔ حفه کفایت نکند در آن وقت بمجرد دعوت بهمهٔ افراد پوشیدن سلاح وعزیمت جنگ فی سبیل الله وازمقتضیات ملی است ومقتولین در جنگ شهید محسوب میشوند



﴿ پنجم خمس ﴾

خمس قسمت پنجم همهٔ منافع سالیانهٔ مسلم است از غنایم دارالحرب ودفینات معدن وکنوزو

تحصیلات غواص وسایر منافع سالیانه ودو مبحث دیگر که فقها نام داده اند که سه قسمت او برای مساکین وابنای سبیل وایتام وسه قسمت بفقرای اولاد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که سادات قوم ونجبای ملتند وضع شده هر کس باید یا خود یا بتوسط علمای اسلام خمس منفعت یکساله خود را بمستحقانش برساند

§ * (*) * §

(رکن ششم زکوة)

حد نصاب زکوة خیلی مفصل است ولی قریب بفهم اینست که زکوة از چهل یك یا از یکصد دو ونیم است این قسمت را از مواشی ومحصولات حق فقرا ومساکین قرار داده اند کمتر مسلمانی یافت میشود که از ادای او تکاهل نماید ومعلوم است که با این عقیده ها خالصهٔ مسلمین فقرای ملت اسلام را توسعهٔ زندگی وسد راه اتلاف نفوس از بی بضاعتی بیشتر از فقرای ممالك مدعیان تمدن وتربیت خواهد بود * مگر اینکه قحطی

فوق العاده روبدهد وقضای آسمانی مقتضی هلاکت نفوس باشد



(عقاید متفرقهٔ اسلام)

انبیا صد وبیست وچهار هزارند از انجمله سیصد وسیزده تن مرسل وشش نفر که آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ص‌ ، ولو العزم شمرده میشوند درطبقات مخلوق وجود ملایکه و اجنه را قایلند اولی ازنور بی اکل وشرب وتوالد وتولد وگناه ودویمی ازنار باثواب وتولد وگناه وثواب واکل وشرب مخلوق شده اند وهردوطبقه ازچشم بنی آدم مستورند * جبرائیل ومیکائیل و اسرافیل وعزرائیل بصور مختلفه وهیکل عجیبه وجثهٔ مافوق تحدید ازاجلهٔ ملایکه‌اند * شیطان اول درزمرهٔ ملک بود وبی سجده به آدم مردود

وملعون گردید وحالا درقلوب آدمیان چون خون
درابدان نفوذ وجریان دارد وتحرك جنبهٔ معصیت
میشود مگر درقلوب انبیا وائمه ومؤمنین هرقوم
وهرعهد • کتب آسمانی صد وچهارده است
(بعدد سورقرآن) که ده به آدم وپنجاه بشیث
وسی به ادریس وده بابراهیم فروشده وچهار کتاب
توریة وانجیل وزبور وقرآن به موسی وعیسی و
داود ومحمد ص نازل شده * توریة وانجیل و
زبور تحریف شده اند نسخه های موجوده قابل
اعتبار نباشد * کلمات خداوندی کم در میان آنهـا
مانده بخصوص انجیل که به اتفـاق خود عیسویان
هفتاد سال بعد ازرفع عیسی ع نوشته شده واگر
تحریف نشده بودند کتاب آسمانی دیگرلازم نمیشد
زیرا که وجود انبیا درهرعصر فـقط برای این
بوده است که ازامتداد زمان تحریفی دکلام الهی
وبدعتی درقوانین پیغمبران گذاشـته میشده وبی

دیگر برای اصلاح آنها مبعوث میگشت

بهشت هشت باغ است در قشنگی و بزرگی بیرون ازحد توصیف * ودوزخ هفت محبس بدتر ازتصور کل عقوبات وکثافات متخیلهٔ انسانیست

خداوند اولی را برای جزای حسنات مؤمنین وآخری را بسزای سیئات بندگان خود مقرر داشته

زمین ساکن است و کراة آسمانی بعضی متحرك وبعضی ساکن نه فلك وهفت آسمان بالای سرماست ولی اصل نص قرآن به حرکت زمین تصریح میکند (وتمر الجبال) مسئلهٔ قضا وقدر وجبر واختیار بیرون ازگنجایش این مختصر و خارج ازاحاطهٔ فهم کسانیست که تبحر کامل در حکمت الهی وعملی ندارند صلهٔ ارحام ترحم بر فقرا برآوردن حاجات برادر دینی وهزار محسنات دیگر جزء عقاید اسلام است * شراب وقمار وخوردن

گوشت میته وخوك و خون از محرمات است ماهی بی فلس حرام و مکروهست سبب حرمت وکراهت آنها بهرذی شعوری معلوم است آنچه محل تأمل میشد گوشت خوك وماهی بی فلس بود ذره بین ها که اختراع شد سبب حرمت گوشت خوك نیز معلوم گردید کرمهای ذره بینی زهردار که درگوشت این حیوان کشف است متشخص شد بحدیکه خوردن اورا اطبای عیسویان معتبر این عهد بدرجهٔ حرام گذاشته اند * عیب ماهی بی فلس هم این نزدیکها کشف شده وحکما دریافته اند که درمیان پوست و گوشت ماهی بی فلس بعد از چند ساعت که ازآب بیرونش کردند مکروب های سم دار ذره بینی متکون میشود ودرماهی بافلس بعد ازچندروز بخصوص درهوای گرم عربستان وایران که ماهی تازه یافت نمیشود مگر در کنار دریاها منظور اینست که محرمات ومکروهات اسلام بی حکمت ظاهری و

بطنی نیست وگرنه همهٔ اینها مصنوعات صانع حقیقی است که در خلقت هیچکدام فی نفسه نقصی نباشد وهریك ازآنها دارای تعیین مخصوصی خلق شده است ربا واحتکار ازگناه ترین اعمال است چون در وی ضرر تجارت که منافی پیشرفت تمدن است * ودر دویمی گرانی غلات وحبوبت که مورث ضیق معیشت فقرا است بطور وضوح معلوم است



(اعیاد اسلام)

ول شوال عید فطر ٭ دهم ذیحجه عید قربان ٭ دوازدهم وهفدهم ربیع اول عید ولادت بسعادت خاتم الانبیا وسید المرسلین است ٭ شبعه عید نوروز وغدیر خم را بیشتر ز اهل سنت دارند ودههٔ عاشورا را که از اول تا دهم محرم است

تعزیهٔ حسین بن علی را مشغول میشوند

ملت اسلام دوطایفه هستند یکی سنی است یعنی طایفهٔ که عمل به اجماع وسنت کنند وبعد از پیغمبر صم خلفای اربعه را قایل هستند وتعیین خلافت را خاص امت ودرانتخاب اجماع میدانند بوجود امام حی از اولاد پیغمبر صم قایل نیستند و علمای اینان که رؤسای مذاهب اربعهٔ اهل سنت یکی نعمان بن ثابت کوفی مکنی بهابوحنیفه دویم مالک بن انس سیم محمد بن ادریس شافعی اسفلانی چهارم احمد حنبلی مرویست

ویکی شیعه است که فقط علی را امیرالمؤمنین وخلیفهٔ پیغمبر صم دانند و یازده پسر آن حضرت را پشت هم امام امت وپسر یازدهم اورا که امام دوازدهم است مهدی حی وغایب میگویند وعلمای خود را مجتهدین نامند * در بعضی فروعات دیگر نیزاختلاف بااهل سنت دارند

ولی اصل مایهٔ نفاق همین است که گویند پیغمبر ص
درحال حیات داماد خود علی بن ابوطالب ع را
خلیفه نمود واکابر قوم بعد ازوفات آن حضرت
تغییر دادند ابوبکر را برداشتند بعد ازآن عمر وعثمان
وعلی را کردند
ودرایام گذشته سلاطین اسلام همچنین سلاطین سیر
مالی مذهب را اسباب پیشرفت خیالات جهانگیری
خود کرده بودند این بود که درعهد سلطنت صفویه
وآل عثمان دراسلامبول وایران باهمان منظور که
گفتیم درمیان سنی وشیعه آتشی بزرگ که مدتی
خاموش وخاکستر شده بود مجدداً افروخته شد
وعصبیت طرفین ازنوشتن سند های محرك وكتب
بی معنی خلاف دینی فزونی گرفته دامن زن نار
نمرودی گشت ووجود اتفاق این ملت حنیف را
پاك بسوخت علمای ماوراء النهر همچون حمالة الحطب
بودند درآن آتش قسمت بزرگی داشتند بحمدالله

حالا که نور احساس ملی عالم را گرفته وقوة کاه ربانی معادن جانسیت پیدا شده ومعانی قرآن رسول صادق که حاکی اتفاق وتوحید است بی پرده انتشار یافته وسلاطین حامیهٔ اسلام به عظم خبط گذشتگان معترف شده اند * استحکام این رشتهٔ مودت مات دوستی ووطن پرستی وتقویت این تالیف محبت وهمدستی موقوف بهغیرت مؤدبین این دوطایفه و رجال کافی دول وانصاف شخص سلاطین عظام اسلام است که اختلاف کلمه را ازمیان بردارند و ضعف خودرا از شومی این نفاق که در هزار و سیصد سال قبل واقع شده مبدل به قوت واستعداد دفع نوائب متراکمهٔ ملی کنند ووخامت اوراماَل بینی نمایند وازانهدام این بنای بزرگ بترسند و نوه کبدها که از زلزلهٔ وساوس و فساد اشخاص باغرض بعمارت باشکوه اسلام رسیده مرمت واصلاح نمایند وآب رفته را بجوی بازآرند شیشهٔ

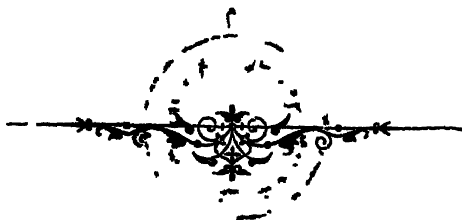
شکسته‌را اگر پیوند پذیر نیست از نو آب کنند تا مخلوط شود وبهترین وسایل احیای توحید مدفونی ملت اسلام‌را در تغییر الف با دانند البته دنیای مادر زیر بغل خود هزارنادر شاه پنهان دارد هرکس این خیال عالی‌را درهر عصر سبز نماید فخر دنیا وآخرت‌را بنام گرامی خود منظم خواهد نمود در تاریخ اسلام لقب کبیری برای خود تحصیل خواهد کرد * زهی سخن که رود بر هزار کوه صور * مطلب ازدست رفت ازکجا بکجا رسیدیم حقیقت جمله معترضه شد چه کنم زکوزه همان برون تراود که دراوست

مذاهب اربعهٔ اهل سنت در فروعات با هم کم و بیش متفاوتند و همچنین علمای شیعه درمسائل درجهٔ دویم برخی دون بعضی اصول را دارند وفی درمبانی اسلام درمیان شیعه و سنی چنانکه گفتیم بجز ازخلافت بنوتی نیست و بجه غیراز این مختلف

فیه این دوطایفه است محل توجه وقابل این قدر کشمکشها باشد § دارم امید که آنهم زمیان برخیزد § اینفقرات همیشه درمیان علمای همهٔ ادیان از فهم معانی الفاظ مغلقهٔ شرعی پیداشده ودراینکه بالطبع فهم مردم متفاوت است شبههٔ نباشد چه قوانین محدثهٔ تمدن سایر ملل این ایام که نتیجهٔ عقول و امتحانات سه هزارسالهٔ عقلای عالم است با وجود بیان واضح وترتیب حیرت انگیز همیشه موردبحث ومصدر مجادله است شود که یك فصل قانونرا هم مدعی وهم مدعی علیه درحقایب خود سند قرار میدهند بلکه اختلاف درمعنی قوانین حالیه بمراتب بیشتر ازاختلاف معانی مسائل شرعیهٔ علمای اسلام است

سپاس خدایرا که بنوشتن خلاصهٔ احوال حضرت
ختمی مآب ازروی تاریخ صحیح این بنده را
موفق فرمود امیدوارم که پس ازاین
احوال خلفای راشدین را نیز
بروجه مطلوب تدوین نمایم
ومن الله التوفیق
وعلیه التکلان

م م م م
م م م
م



طهران خیابان ناصریه در مطبعهٔ خورشید بطبع رسید





صورت اتمام پذیرفت

کتاب نخبهٔ سپهری در طهران

خیابان ناصریه مطبعهٔ خورشید

بطبع رسید * فی غرهٔ شهر

رجب المرجب سنهٔ ۱۳۳۲





